



مرکز آزادی

ترس از آزادی تنها یک مفهوم فلسفی نیست؛ یک تجربهٔ روانی-تمدنی است. جامعه‌ای که سال‌ها در محدودیت زیسته، طبیعی است که رهایی را با تردید نگاه کند. اما این ترس در ایران تنها طبیعی نیست؛ مهندسی شده است. این نوشدار تلاش می‌کند این ترس، ریشه‌ها، پیامدها و راه عبور از آن را برای ایران امروز توضیح دهد.

ترس از آزادی

رہا سِر و فلسفہ کند

این روایت ترسی است که سال‌ها در جان ایرانیان نشسته، اما هرگز نتوانسته نور امید را خاموش کند. این نوشته نه برای اثبات آسان بودن آزادی است و نه برای انکار دشواری‌های آن؛ بلکه برای یادآوری این حقیقت است که آزادی، گرچه هزینه دارد، نبودنش هزینه‌ای به مراتب سنگین‌تر بر پیکرهٔ جامعه تحمیل می‌کند.



24 November 2025



ترس از آزادی

مقدمه

این نوشتار تلاشی است برای قرار دادن موضوع «ترس از آزادی» در جایگاه واقعی‌اش؛ نه به‌عنوان یک ضعف فردی یا جمعی، بلکه به‌عنوان پدیده‌ای عمیق، تاریخی و قابل‌فهم. آزادی برای ملت‌هایی که زیر سایه استبداد زیسته‌اند، همیشه با نوعی اضطراب همراه است؛ زیرا آزادی تنها رهایی از قیدهای بیرونی نیست، بلکه رهایی از وابستگی‌های درونی نیز هست. جامعه‌ای که سال‌ها در محیطی کنترل‌شده زیسته، به شکلی ناخودآگاه امنیت کاذب نظم موجود—حتی اگر ناهق باشد—را بر آشوب احتمالی تغییر ترجیح می‌دهد. اما همین جامعه، هنگامی که به شناخت و بلوغ برسد، درمی‌یابد که هزینه ماندن در اسارت بسیار بیشتر از هزینه حرکت به سوی آزادی است.

ایران امروز دقیقاً در چنین نقطه‌ای ایستاده است. مردم این سرزمین نه تنها درد استبداد را لمس کرده‌اند، بلکه ارزش آزادی را نیز به‌طور زیستی و عاطفی درک کرده‌اند. این مقدمه به خواننده کمک می‌کند تا پیش از ورود به مباحث فصل‌ها بداند که این کتاب درباره امید ساده‌انگارانه یا خطرپنداری اغراق‌شده نیست؛ بلکه درباره درکی واقع‌بینانه از مسیر رهایی است—مسیری که از روان انسان آغاز می‌شود، در فرهنگ و تاریخ ادامه پیدا می‌کند و در نهایت به انتخاب و اراده اجتماعی می‌رسد.

در ادامه، فهرست مطالب کتاب می‌آید.



فهرست مطالب

۱. فصل اول - ریشه‌های ترس از آزادی

در این فصل بررسی می‌شود که چرا آزادی - حتی به‌عنوان یک ارزش انسانی - می‌تواند برای برخی افراد ترسناک باشد. ریشه‌های فرهنگی، روانی و تاریخی این ترس در جامعه ایرانی مورد تحلیل قرار می‌گیرد، و توضیح داده می‌شود چگونه انسان‌ها به وضعیت آشنا - حتی اگر دردناک باشد - وابسته می‌شوند و از ناشناخته بودن آزادی هراس دارند.

۲. فصل دوم - چگونه استبداد ترس از آزادی را می‌سازد؟

این فصل نشان می‌دهد که حکومت‌های اقتدارگرا چگونه به‌صورت سیستماتیک ترس تولید و بازتولید می‌کنند: با تبلیغات، کنترل رسانه، تحریف آینده، بزرگ‌نمایی خطر و ایجاد وابستگی روانی. توضیح داده می‌شود که چگونه جمهوری اسلامی چهار دهه از این ابزارها استفاده کرده است تا آزادی را تهدید جلوه دهد.

۳. فصل سوم - ترس از آزادی در روان جمعی ایرانیان

در این فصل تأثیر تجربه انقلاب ۵۷، جنگ، سرکوب‌های سیاسی و مهاجرت گسترده بر روان جمعی مردم بررسی می‌شود. توضیح داده می‌شود که چگونه گذشته‌ای پرتنش، امروز در قالب احتیاط، ناطمینانی و ترس از تغییر بازتاب پیدا می‌کند.

۴. فصل چهارم - تجربه ملت‌ها در غلبه بر ترس از آزادی

این فصل به نمونه‌های جهانی می‌پردازد: اروپای شرقی، شیلی، اندونزی، کره جنوبی، پرتغال و آفریقای جنوبی. روایت می‌شود که چگونه ملت‌هایی با ترس‌ها و زخم‌هایی مشابه، توانستند دموکراسی را بدون فروپاشی و جنگ بنا کنند.

۵. فصل پنجم - ایران و آینده‌اش: ضرورت تاریخی گذار

این فصل توضیح می‌دهد چرا گذار در ایران دیگر انتخاب نیست، بلکه یک ضرورت تاریخی است. فروپاشی اقتصادی، فرسودگی ساختار قدرت، تغییر نسل‌ها و کاهش مشروعیت حاکمیت، ایران را به نقطه‌ای رسانده که عدم تغییر خطرناک‌تر از خود تغییر است.

۶. فصل ششم - ارزش آزادی و معنای وجودی رهایی

این فصل آزادی را از منظر فلسفی، وجودی و انسانی بررسی می‌کند. آزادی به‌عنوان نیروی شکوفایی، آفرینش و مسئولیت‌پذیری معرفی می‌شود و نشان داده می‌شود که هزینه آزادی، هزینه رشد است—not chaos—و نبود آزادی، هزینه‌ای بسیار سنگین‌تر دارد.

۷. فصل هفتم – گذار کم‌هزینه: تجربه‌ها و الگوهای جهانی

در این فصل روایت می‌شود که گذار سیاسی لزوماً به آشوب منجر نمی‌شود. تجربه کشورهایی که توانستند تغییرات بزرگ را با حداقل هزینه اجرا کنند، به‌عنوان نقشه‌ای عملی برای ایران ارائه می‌شود.

۸. فصل هشتم – مدل ایرانی گذار

در این فصل توضیح داده می‌شود که ایران نیازمند مدلی اختصاصی برای گذار است؛ مدلی که نه نسخه اروپایی است و نه آمریکای لاتینی. ویژگی‌های جامعه، فرهنگ، جغرافیا، ساختار قدرت و ظرفیت نخبگان ایرانی در قالب یک مدل بومی تحلیل می‌شود.

۹. فصل نهم – کاهش ترس جمعی در ایران

این فصل به چگونگی آماده‌سازی ذهنی و روانی جامعه برای تغییر می‌پردازد. راهکارهایی همچون گفت‌وگو، روایت‌سازی آینده، حفظ نظم در زندگی روزمره، شفافیت در اهداف و ایجاد امنیت روانی تحلیل می‌شوند.

۱۰. فصل دهم – اجماع ملی و ضرورت آن

در این فصل توضیح داده می‌شود که هیچ گذار موفقی بدون اجماع ملی شکل نمی‌گیرد. چگونگی ایجاد توافق میان نسل‌ها، گروه‌های سیاسی، نیروهای داخل و خارج کشور، و نقش گفتگو در این روند بررسی می‌شود.

۱۱. فصل یازدهم – گذار بدون خشونت

این فصل به راهبردهایی می‌پردازد که گذار ایران را از خشونت دور نگه می‌دارد: بازتعریف نقش نیروهای امنیتی، طراحی دولت موقت، کاهش احساس تهدید در گروه‌های مختلف و زبان آشتی‌جویانه.

۱۲. فصل دوازدهم – بازسازی ایران پس از گذار

در این فصل تصویر می‌شود که ایران چگونه باید خود را بازسازی کند: بازسازی روانی جامعه، اصلاح ساختارهای حکمرانی، بازسازی اقتصاد، رابطه با جهان و احیای اعتماد اجتماعی. این فصل نقشه راه ایران در پنج تا ده سال نخست پس از آزادی را ترسیم می‌کند.



۱۳. فصل سیزدهم – ایران فردا: جامعه آزاد و دولت مدرن

ایران فردا به‌عنوان جامعه‌ای آزاد، قانون‌مدار، برابر، دانش‌بنیان، متصل به جهان، شکوفا و عاری از تبعیض تصویر می‌شود. تصویری انسانی و تمدنی از ایران پس از آزادی ارائه می‌گردد.

۱۴. فصل چهاردهم – مسیر حرکت: از امروز تا فردا

این فصل گام‌های حرکت به سمت آزادی را توضیح می‌دهد: آماده‌سازی جامعه، شبکه‌سازی، گفتگو میان نخبگان، طراحی دوره انتقال و نقش مردم. این فصل پلی است میان اکنون و آینده.

۱۵. فصل پانزدهم – فرجام سخن: آزادی به‌مثابه تولد دوباره ایران

فصل پایانی بیانیه‌ای فلسفی و شاعرانه درباره معنای آزادی برای ایران است. آزادی به‌عنوان لحظه «تولد دوباره»، پایان ترس و آغاز دوره‌ای تازه برای انسان ایرانی توصیف می‌شود.

فصل نخست - ترس از آزادی و روان‌شناسی رهایی در جامعه استبدادزده

آزادی در نگاه نخست مفهومی ساده، طبیعی و حتی بديهی به نظر می‌رسد؛ اما تجربه تاریخی ملت‌ها نشان می‌دهد که آزادی در سطح روانی، پیچیده‌تر از هر خواسته سیاسی است. انسان، هنگامی که قرار است از آنچه سال‌ها به آن خو گرفته جدا شود، با پرسش‌هایی روبه‌رو می‌شود که ریشه در اعماق وجود او دارد. این پرسش‌ها همان ترس‌هایی هستند که اغلب پنهان می‌مانند، در ناخودآگاه جمعی رسوب می‌کنند و وقتی جامعه به آستانه دگرگونی می‌رسد، به صورت تردید، احتیاط، یا حتی مقاومت در برابر آزادی سر برمی‌آورند.

در جامعه‌ای مانند ایران که نزدیک به نیم قرن زیر سایه یک حکومت ایدئولوژیک و تمامیت‌خواه زندگی کرده است، مفهوم آزادی دیگر تنها یک رؤیای سیاسی نیست؛ بلکه تبدیل به میدان کشاکشی میان گذشته و آینده، میان اضطراب و امید، میان وابستگی و استقلال شده است. انسان ایرانی، مانند هر انسان دیگری که در شرایط مشابه زندگی کند، در آستانه رهایی هم شجاعت نشان می‌دهد و هم تردید. این دو نیروی متضاد در جان او با هم می‌جنگند. گاهی آرزوی تغییر بر او چیره می‌شود و گاهی ترس‌های قدیمی او را از حرکت بازمی‌دارند.

ترس از آزادی، همان‌طور که اندیشمندی چون اریک فروم، هانا آرنت و ایزابا برلین اشاره کرده‌اند، ترسی بنیادین است؛ اما در ایران، این ترس چهره ویژه‌ای دارد. ایرانیان پس از تجربه انقلاب ۵۷، جنگ هشت‌ساله، سرکوب‌های گسترده، مهاجرت میلیونی، فروپاشی تدریجی اقتصاد و فرهنگ، و ایستادن بر لبه پرتگاه‌های منطقه‌ای، نسبت به هر تحول سیاسی حساس‌تر از ملت‌هایی هستند که این تجربه‌های سنگین را پشت سر نگذاشته‌اند. در چنین شرایطی، آزادی دیگر تنها رهایی از قید حکومت نیست؛ آزادی تبدیل به سفری درونی برای رهایی از ترس‌ها، عادت‌ها و زخم‌هایی می‌شود که نسل‌ها را تحت تأثیر قرار داده است.

آزادی همیشه رهایی از چیزی است: از قیدهایی که یا تحمیل شده‌اند، یا در طول زمان به آنها خو کرده‌ایم، یا در نبود امکان انتخاب، آنها را بخشی از زندگی دانسته‌ایم. وقتی انسان از قید رفتارهای تحمیلی، گفتارهای رسمی، باورهای ساخته‌شده توسط قدرت، یا ترس‌هایی که سال‌ها او را در خود نگه داشته رها می‌شود، به یک‌باره با خلایق مواجه می‌گردد که پیش از آن از آن آگاه نبوده است. این خلأ، همان میدان تازه مسئولیت و انتخاب است. جامعه‌ای که ده‌ها سال زیر سایه قدرت مطلقه زیسته، ناگهان درمی‌یابد که آزادی نه تنها معنایش رهایی است، بلکه به اندازه رهایی، مسئولیت‌بار نیز هست.

این همان نقطه‌ای است که ترس از آزادی آغاز می‌شود: لحظه‌ای که انسان درمی‌یابد آزادی، تنها جشن و رهایی نیست؛ آزادی یعنی به عهده گرفتن سرنوشت خود. یعنی خطا کردن و اصلاح کردن. یعنی به جای آنکه اقتداری بیرونی تصمیم بگیرد، فرد و جامعه باید بر اساس خرد، تجربه و وجدان تصمیم بگیرند. این لحظه، برای بسیاری از مردم، به خصوص در جوامعی که عادت کرده‌اند بار تصمیم‌گیری را حکومت بر دوش آنها نگذارد، هراس‌آور است.



اما ترس از آزادی در ایران، صرفاً یک واکنش روانی نیست. این ترس نتیجه یک پروژه گسترده و چند لایه است که جمهوری اسلامی در طول دهه‌ها برای تولید و بازتولید آن تلاش کرده است. حکومت آزادی را با مفاهیمی چون هرج و مرج، فروپاشی اجتماعی، بی‌ثباتی، تجزیه طلبی و دخالت خارجی گره زده است. این پیوندسازی‌ها در سخنرانی‌ها، رسانه‌ها، خطبه‌ها، کتاب‌های درسی، و حتی در ادبیات روزمره مردم جاری شده‌اند. نسل‌هایی در ایران بزرگ شده‌اند که به آنها گفته شده اگر آزادی بیاید، ایران نابود می‌شود؛ اگر قدرت مطلقه ترک بردارد، کشور تجزیه می‌شود؛ اگر مردم آزادانه انتخاب کنند، آشوب می‌نشیند. چنین ترسی، حتی اگر ریشه در واقعیت نداشته باشد، در ذهن و روان جامعه به شکل یک حقیقت تثبیت شده رشد می‌کند.

باید درک کرد که ترس از آزادی در ایران تنها «میل به امنیت» نیست؛ بلکه «ترس از مسئولیت» است، ترس از آینده‌ای ناشناخته، ترس از خلأ قدرت، ترس از تکرار تاریخ، ترس از فروپاشی، ترس از اینکه ملت دوباره هزینه‌ای تاریخی بپردازد بدون آنکه بداند پایان مسیر کجاست. اما این ترس‌ها، هرچند قدرتمند، تنها بخشی از واقعیت‌اند. واقعیت دیگر این است که استبداد، به جای آنکه جامعه را از آشوب نجات دهد، خود بزرگ‌ترین منبع آشوب، مهاجرت، فقر، فساد، ناامنی و بی‌ثباتی است. آنچه ایران امروز با آن مواجه است—اقتصاد فروریخته، حکمرانی ناکارآمد، جنگ‌های نیابتی، انزوای جهانی، بحران مشروعیت—نتیجه ترس از آزادی نیست؛ نتیجه ادامه حکومت استبدادی است.

درک این واقعیت، اولین گام در مسیر گذار است. گذار فقط یک تحول سیاسی نیست؛ گذار یک تحول روانی است. جامعه باید بتواند خود را از زنجیری که سال‌ها ذهن او را بسته رها کند. این زنجیر همیشه آهن نیست؛ گاهی عادت، گاهی ترس، گاهی تبلیغات، و گاهی خستگی تاریخی است. اما حتی سنگین‌ترین زنجیرها هم روزی شکسته می‌شوند؛ نقطه‌ای می‌رسد که جامعه درمی‌یابد هزینه ماندن در وضع موجود، سنگین‌تر از هزینه حرکت به سوی آزادی است.

گذار ایران نه تقلیدی از گذشته کشورهای دیگر است و نه تکرار تجربه آنها. اما مانند همه ملت‌هایی که از استبداد عبور کرده‌اند، ایران نیز باید با لحظه حقیقت روبه‌رو شود: لحظه‌ای که جامعه درمی‌یابد آزادی، تنها گزینه پرهزینه نیست؛ بلکه تنها گزینه ممکن برای نجات آینده است.

این فصل، آغاز سفر است: سفری برای شناخت ترس، شناخت ریشه‌های آن، و مهم‌تر از همه، یافتن راه‌هایی که جامعه می‌تواند بر این ترس غلبه کند. زیربنای همه این مسیر، همان رهایی است. رهایی نه تنها از حکومت استبدادی، بلکه از آن بخش‌هایی از درون ما که هنوز از نور آزادی می‌ترسند.



فصل دوم - چگونه استبداد ترس از آزادی را می‌سازد؟

مهندسی هراس، شکل‌دهی ذهن جمعی و ساختن شهروندی وابسته

هیچ حکومتی تنها با اسلحه و نیروهای امنیتی برجا نمی‌ماند. دوام یک حکومت اقتدارگرا در هنر ظریف‌تری نهفته است: توانایی در ساختن هراس، شکل دادن به تصویرهای ذهنی، و ایجاد وابستگی روانی در میان مردم. قدرت سیاسی اگر تنها به زور متکی باشد، سرنگونی‌اش محتمل و حتی سریع است؛ اما قدرتی که بتواند خود را در ذهن مردم جای دهد، اگرچه ظالم و ناکارآمد باشد، سال‌ها و گاه دهه‌ها دوام می‌آورد.

جمهوری اسلامی از همان نخستین روزهای پس از انقلاب، فهمید که برای حفظ قدرت، باید نه تنها نهادهای سیاسی، نظامی و اقتصادی را کنترل کند، بلکه باید «روح جمعی» جامعه را نیز در اختیار بگیرد. این کنترل نه با اجبار مستقیم، که از طریق مهندسی ترس انجام شد؛ ترسی چندلایه که در مدارس، رسانه‌ها، منابر، ادبیات رسمی، و حتی در زندگی روزمره مردم جاری شد.

استبداد به‌طور طبیعی از آزادی می‌ترسد، زیرا آزادی یعنی امکان انتخاب، امکان اعتراض، امکان نقد، و امکان تغییر. بنابراین استبداد برای بقای خود باید کاری کند که مردم نیز از آزادی بترسند. جامعه‌ای که از آزادی بترسد، در برابر استبداد مقاومت نمی‌کند؛ بلکه برای ادامه ظلم، به دنبال توجیه می‌گردد. این همان نقطه‌ای است که حکومت موفق می‌شود شهروندی وابسته تولید کند؛ شهروندی که نه تنها سرکوب می‌شود، بلکه به شکلی ناخودآگاه با سرکوب سازگار می‌شود تا از مواجهه با ناشناخته‌ها بگریزد.

جمهوری اسلامی این فرآیند را در چهار دهه به شکلی حیرت‌انگیز پیش برد. ترس از آزادی، در ایران یک اتفاق نیست؛ یک پروژه است. پروژه‌ای که لایه‌های عمیق و تودرتویی دارد.

در نخستین مرحله، حکومت آزادی را معادل آشوب معرفی کرد. آزادی، که در بسیاری جوامع نشانه رشد و شکوفایی است، در ادبیات جمهوری اسلامی به نماد بی‌عفتی، جنگ داخلی، فروپاشی خانواده و دخالت دشمنان خارجی تبدیل شد. قدرت‌های استبدادی معمولاً از آینده «پس از خود» تصویری هولناک ارائه می‌کنند، زیرا می‌دانند اگر مردم آینده را روشن‌تر از حال تصور کنند، دیگر وفاداری یا سکوت نمی‌کنند. ایران در این زمینه نمونه بارزی است. کافی است به برنامه‌های تلویزیونی رسمی، کتاب‌های درسی یا سخنان مسئولان نگاه کنیم تا ببینیم چطور مرگ، نابودی، تجزیه کشور، یا حمله نظامی دائماً به مردم یادآوری می‌شود. چنین تکراری، حتی اگر مبتنی بر واقعیت نباشد، به مرور زمان اثر خود را بر ناخودآگاه جمعی می‌گذارد.

مرحله دوم، تولید شهروندی وابسته است. قدرت مستبد می‌کوشد مردم را از ابتدایی‌ترین انتخاب‌ها محروم کند تا حس تصمیم‌گیری در آنان فرسوده شود. اگر فرد نتواند در مورد مدل پوشش، سبک زندگی، موسیقی یا خواندن یک کتاب تصمیم

بگیرد، چگونه می‌تواند خود را سزاوار تصمیم‌گیری درباره اداره کشور بداند؟ شهروندی که سال‌ها در کوچک‌ترین امور زندگی‌اش ناتوان شده، طبیعی است که از لحظه تصمیم‌گیری درباره آینده کشور بترسد.

این همان جایی است که سرکوب بیرونی به سرکوب درونی تبدیل می‌شود. فرد دیگر برای آزادی نجنگد، زیرا باور دارد که یا لیاقت آن را ندارد یا آزادی او را در برابر بار سنگین مسئولیت تنها می‌گذارد.

مرحله سوم، بی‌اعتماد کردن مردم نسبت به یکدیگر است. استبداد زمانی پایدار می‌ماند که مردم به هم اعتماد نکنند. وقتی روابط اجتماعی فرو بپاشد، امکان سازمان‌دهی جنبش‌های مدنی، تشکیل گروه‌های فکری، یا تلاش جمعی کاهش می‌یابد. جمهوری اسلامی این بی‌اعتمادی را از طریق ایجاد شکاف‌های متعدد—دینی، قومی، جنسیتی، سیاسی و طبقاتی—تقویت کرده است. جامعه‌ای که در آن افراد به یکدیگر اعتماد ندارند، در لحظه حقیقت دچار تردید می‌شود. چنین جامعه‌ای به جای اینکه با جسارت به استقبال آزادی برود، در برابر آن مکث می‌کند، محتاط می‌شود و گاهی عقب می‌نشیند.

مرحله چهارم، استفاده از نمونه‌های انتخابی از کشورهای دیگر است. جمهوری اسلامی با دقت کشورهای پاپی را انتخاب می‌کند که گذار آنها با جنگ یا دخالت خارجی همراه بوده—مانند لیبی یا عراق—و آنها را به عنوان «نمونه‌های آزادی» معرفی می‌کند. در حالی که همان حکومت، هرگز درباره کشورهای موفق در گذار، مانند جمهوری چک، لهستان، استونی، شیلی، آرژانتین یا اندونزی سخن نمی‌گوید. انتخاب‌گزینشی نمونه‌ها، و تکرار آنها در طول سالیان، تصویری نادرست از گذار در ذهن مردم ایجاد می‌کند. ذهنی که سال‌ها با چنین تصویرسازی‌هایی مواجه شود، طبیعی است که نسبت به آزادی تردید کند.

مرحله پنجم، بزرگ‌نمایی ناتوانی مردم است. یکی از شگردهای همه حکومت‌های اقتدارگرا این است که به مردم القا کنند توانایی اداره خود را ندارند. این پیام ممکن است آشکار یا ضمنی باشد، اما اثر آن عمیق است. وقتی یک نسل و حتی دو نسل چنین پیام‌هایی را می‌شنوند، بخشی از جامعه می‌پذیرد که تنها یک قدرت مطلقه می‌تواند کشور را اداره کند. این پذیرش، بزرگ‌ترین سرمایه حکومت استبدادی است: سرمایه‌ای که به جای زور، از باور تغذیه می‌کند.

اما در همان لحظه که حکومت چنین باوری می‌سازد، حقیقت دیگری در زیر پوست جامعه رخ می‌دهد. مردم، به‌رغم همه این مهندسی‌ها، به شکل تجربی می‌بینند که استبداد نه تنها مانع هر چه و مرج نیست، بلکه خود بزرگ‌ترین منبع آن است. اقتصاد فروپاشیده، مهاجرت بی‌سابقه، فساد ساختاری، جنگ‌های نیابتی، ناامنی منطقه‌ای، و بحران مشروعیت همه نشانه‌هایی از آن است که حکومت استبدادی، برخلاف ادعاهایش، نه نظم ایجاد می‌کند و نه ثبات.

در اینجا تناقضی شکل می‌گیرد: مردم از آزادی می‌ترسند، اما هم‌زمان از ادامه استبداد نیز آسیب می‌بینند. این تناقض، جامعه را به نقطه حساس تاریخ می‌رساند؛ نقطه‌ای که ارزیابی واقعی از «هزینه آزادی» و «هزینه ادامه استبداد» آغاز می‌شود. تجربه ملت‌ها نشان داده است که از این نقطه به بعد، جریان آزادی‌خواهی قابل توقف نیست.



ترس از آزادی در ایران، اگرچه ساخته و پرداخته دستگاه قدرت است، اما مطلق و دائمی نیست. این ترس، مانند هر هیجان انسانی دیگر، در برابر حقیقت، تجربه و آگاهی می‌تواند عقب‌نشینی کند. استبداد می‌تواند به مردم بگوید آزادی خطرناک است، اما نمی‌تواند برای همیشه پنهان کند که خطر واقعی، همان وضعیتی است که کشور در آن گرفتار شده است.

فصل دوم توضیح داد که چگونه استبداد ترس از آزادی را تولید می‌کند، اما پرسش بعدی مهم‌تر است: چرا برخی ملت‌ها بر این ترس غلبه می‌کنند و برخی دیگر در برابر آن متوقف می‌شوند؟ پاسخ این پرسش، ما را به قلب بحث گذار ایران می‌برد.

فصل سوم - ترس از آزادی در روان جمعی ایرانیان

زخم‌های تاریخی، تجربه انقلاب، سایه جنگ و بحران اعتماد

هیچ ملتی در خلأ روانی زندگی نمی‌کند. هر جامعه‌ای روحی دارد که از حافظه تاریخی، تجربه‌های مشترک، شکست‌ها، امیدها و زخم‌های جمعی شکل می‌گیرد. روان جمعی ایرانیان نیز از این قاعده مستثنا نیست. جامعه ایران به‌ویژه در سده گذشته تجربه‌هایی پشت سر گذاشته که هر کدام لایه‌ای از هراس، احتیاط و تردید را در آن رسوب داده است. برای فهم دقیق ترس از آزادی در ایران، باید این لایه‌ها را یکی یکی شناخت؛ زیرا هیچ ملتی از آزادی نمی‌گریزد مگر آنکه در خاطره تاریخی خود تجربه‌هایی داشته باشد که آزادی را به سایه‌ای ناشناخته، پرمخاطره و گاهی هولناک تبدیل کرده باشد.

یکی از عمیق‌ترین زخم‌هایی که بر روان جمعی ایرانیان نشسته، تجربه انقلاب ۱۳۵۷ است؛ انقلابی که با امید آغاز شد اما با حاکمیت ایدئولوژیک، سرکوب، جنگ، تحقیر ملی و بحران‌های بی‌پایان پایان یافت. بسیاری از ایرانیان، حتی آنهایی که امروز با جمهوری اسلامی مخالف‌اند، هنوز از آن دوره زخمی در دل دارند. این زخم به آنان می‌گوید: «تغییر ممکن است زیبا آغاز شود، اما پایانش می‌تواند تاریک باشد.» همین خاطره تاریخی، حتی اگر به‌طور آگاهانه در ذهن مردم نباشد، در ناخودآگاه آنان جای گرفته و در لحظه تصمیم‌گیری جمعی، خود را به شکل تردید نشان می‌دهد.

ترس از تکرار تاریخ، یکی از قدرتمندترین نیروهای روانی بشر است. حتی اگر شرایط امروز با گذشته هیچ شباهتی نداشته باشد، سایه خاطره‌ها می‌تواند آینده را مبهم کند. ایرانیان می‌پرسند: «اگر دوباره تغییر کنیم چه؟ اگر اشتباه کنیم چه؟ اگر آینده باز هم دچار انحراف شود؟» این پرسش‌ها واقعی‌اند؛ اما بازدارندگی آنها تنها زمانی خطرناک می‌شود که به‌جای الهام از گذشته برای ساختن آینده‌ای بهتر، به ابزاری برای سکون و پذیرش ادامه وضعیت موجود تبدیل شود.

انقلاب ۵۷ تنها زخم این ترس نیست. جنگ هشت‌ساله با عراق، که بسیاری از نسل‌ها را درگیر کرد، تاثیری عمیق‌تر از آن دارد که در تحلیل‌های رسمی دیده می‌شود. تجربه جنگ همیشه در جوامع ترسی پنهان از «ناامنی» ایجاد می‌کند، ترسی که بعدها به احتیاط در برابر تغییر سیاسی تبدیل می‌شود. برای مردمی که سال‌ها در سایه آژیر خطر، پناهگاه، خاکریز و شهادت‌نامه‌ها زندگی کرده‌اند، امنیت به ارزش حیاتی‌تری تبدیل می‌شود. حتی اگر امنیت موجود ظاهری و شکننده باشد، ذهن جمعی آن را به نبود امنیت در گذشته ترجیح می‌دهد. این ترجیح همیشه عقلانی نیست، اما کاملاً انسانی است.



از سوی دیگر، مهاجرت میلیونی ایرانیان—موج‌هایی که در چهار دهه شکل گرفته—کالبد جامعه را زخمی کرده است. هر موج مهاجرت، بخشی از انرژی، اعتماد و توانایی ساختن را از جامعه می‌گیرد. خانواده‌هایی که عزیزانشان را از دست داده‌اند، یا فرزندان که سال‌ها پدر و مادر خود را تنها از طریق تماس تصویری دیده‌اند، مفهومی عمیق از «گسست» را تجربه کرده‌اند. این گسست به جامعه می‌گوید: «تغییر هزینه دارد؛ هزینه‌ای سنگین که شاید تحمل آن برای همه ممکن نباشد.» چنین فقدان‌هایی، حتی اگر سیاسی نباشند، تاثیر سیاسی عمیقی می‌گذارند. جامعه‌ای که زخمی است، از هر حرکت جدیدی محتاط‌تر می‌شود.

اما یکی از مهم‌ترین عوامل شکل‌دهنده ترس از آزادی در ایران، **فروپاشی اعتماد اجتماعی** است. اعتماد، ستون فقرات هر جامعه‌ای است که می‌خواهد به سوی آزادی حرکت کند. بدون اعتماد، هیچ حرکت جمعی، هیچ سازمان‌دهی مدنی، هیچ ائتلاف ملی، و هیچ گذار آرام و موفق ممکن نیست. جمهوری اسلامی، از نخستین سال‌های استقرار خود، با ایجاد شکاف‌های سیاسی، دینی، قومی و طبقاتی، اعتماد میان مردم را تضعیف کرده است. شک و بدگمانی، جای همبستگی را گرفته و هر ایرانی به تجربه آموخته که «مواظب باش»، «اعتماد نکن»، «نمی‌دانیم چه کسی با کیست». چنین فضایی، فرد را به سمت انزوا می‌کشاند؛ و انزوا دشمن آزادی است.

وقتی جامعه‌ای احساس کند تنه‌است، یا نمی‌تواند به همسایه، همکار یا حتی دوست خود اعتماد کند، حرکت جمعی ممکن نمی‌شود. آزادی نیازمند همکاری است؛ نیازمند این باور جمعی که «همه ما می‌توانیم کشور را بهتر از این اداره کنیم». اما وقتی استبداد موفق می‌شود مردم را از یکدیگر بترساند، دیگر نیازی به ترساندن آنها از آزادی ندارد؛ آنان خود به‌طور طبیعی به سوی احتیاط می‌روند. این همان موفقیتی است که جمهوری اسلامی در آن مهارت یافته است.

لایه دیگر این ترس، تجربه شکست پروژه‌های بزرگ سیاسی و اجتماعی است. از اصلاحات نیم‌بند گرفته تا اعتراضات گسترده، جامعه ایران بارها تلاش کرده که خود را تکان دهد، اما هر بار با دیوار سخت قدرت و انفعال بین‌المللی مواجه شده است. این شکست‌ها به مردم آموخته که تغییر آسان نیست. اما بدتر از این، به برخی آموخته که شاید تغییر ممکن نباشد. این باور، هرچند نادرست، یکی از خطرناک‌ترین پیامدهای استبداد طولانی‌مدت است: **احساس ناتوانی جمعی**.

احساس ناتوانی جمعی، بر خلاف واقعیت تاریخی ایران است. کشوری با این تمدن، این ظرفیت انسانی، این مهاجران نخبه، و این تجربه‌های مدنی، هرگز ناتوان نبوده است. اما استبداد، هنگامی که ذهن‌ها را تحت تاثیر قرار می‌دهد، تصویری تحریف‌شده از خود و از ملت به نمایش می‌گذارد. این تصویر تحریف‌شده، وقتی با شکست‌های کوچک و بزرگ گره می‌خورد، نیروی بازدارنده‌ای ایجاد می‌کند که مانع جسارت جامعه می‌شود.



در نهایت، سایه‌ای که همواره بر سر ایران وجود داشته، ترس از فروپاشی است. این ترس بیش از آنکه محصول تجربه واقعی باشد، نتیجه تبلیغات حکومتی و نمونه‌سازی‌های انتخابی از خاورمیانه است. جمهوری اسلامی با اشاره مکرر به لیبی، عراق، سوریه و یمن، تصویری ساخته که گویی هر گذار سیاسی در ایران به چنین فاجعه‌هایی منجر خواهد شد. در حالی که همان حکومت، هرگز به مردم نمی‌گوید که ایران از نظر ساختار دولت-ملت، تنوع قومی، ظرفیت نخبگانی، طبقه متوسط، سابقه اداری، و تجربه مدرن‌سازی هیچ شباهتی به آن کشورها ندارد. حقیقت این است که ایران، اگر گذار سیاسی داشته باشد، احتمال آنکه شبیه اروپای شرقی، آمریکای جنوبی یا اندونزی شود بسیار بیشتر است؛ اما ذهنی که سال‌ها با تصویرسازی‌های هولناک تغذیه شده، به‌طور طبیعی از عبور می‌هراسد.

ترس از آزادی، در روان جمعی ایرانیان ترکیبی از همه این عوامل است: خاطره انقلاب، زخم جنگ، مهاجرت‌های سنگین، فروپاشی اعتماد اجتماعی، شکست پروژه‌های تغییر، و سایه دائمی فاجعه‌انگاری. اما باید توجه داشت که همین روان جمعی، در سال‌های اخیر نشانه‌های روشنی از تغییر و بلوغ نشان داده است. جنبش «زن، زندگی، آزادی» یکی از بزرگ‌ترین لحظات تولد آگاهی در تاریخ معاصر ایران بود. جامعه‌ای که سال‌ها از ابراز احساسات جمعی محروم شده بود، ناگهان دریافت که قدرت واقعی در دست خود اوست. زنان، جوانان، و بخش‌هایی از جامعه که پیش‌تر خاموش بودند، به مرکز تحولات آمدند و نشان دادند که ایران هنوز زنده است؛ هنوز توان حرکت دارد؛ هنوز ظرفیت آزادی را در جان خود نگه داشته است.

ترس از آزادی اگرچه هنوز بخشی از روان جمعی ایران است، اما این ترس دیگر مطلق نیست. جامعه ایران در آستانه نقطه‌ای است که حقیقت را آشکار می‌کند: هزینه ادامه وضع موجود، سنگین‌تر از هزینه آزادی است.

این فصل ما را به پرسشی مهم می‌رساند: اگر ترس از آزادی در ایران این‌چنین ریشه‌دار است، ملت‌هایی که تجربه مشابه داشته‌اند چگونه بر این ترس غلبه کرده‌اند؟ پاسخ این پرسش، مسیر آینده ایران را روشن‌تر می‌کند و ما را به فصل چهارم می‌برد.



فصل چهارم - تجربه ملتها در غلبه بر ترس از آزادی

از اروپای شرقی تا آمریکای لاتین، آفریقای جنوبی و اندونزی

ترس از آزادی، پدیده‌ای منحصر به ایران نیست. تاریخ جهان سرشار از ملت‌هایی است که دهه‌ها زیر سایه حکومت‌های توتالیتر، نظامی، ایدئولوژیک یا قبیله‌ای زیسته‌اند و هنگامی که به آستانه گذار رسیدند، ناگهان با موجی از تردید و پرسش‌های هراس‌آور روبه‌رو شدند:

«اگر کشور فروپاشد چه؟ اگر جنگ شود؟ اگر آزادی باعث آشوب شود؟ اگر دشمنان سوءاستفاده کنند؟» این پرسش‌ها در دهه ۱۹۸۰ در اروپای شرقی، در دهه ۱۹۹۰ در آمریکای جنوبی، در دهه ۲۰۰۰ در اندونزی، و در دهه پایانی قرن بیستم در آفریقای جنوبی شنیده شد. در همه این کشورها، ترس از آزادی واقعی بود. مردم محتاط بودند، آسیب‌دیده بودند، و نمی‌خواستند دوباره در دام انقلابی خونین یا جنگ داخلی گرفتار شوند.

اما واقعیت تاریخی چیز دیگری می‌گوید: ملت‌هایی که توانستند بر این ترس پیروز شوند، نه تنها دچار هرچ‌ومرچ نشدند، بلکه پس از گذار، وارد دوران شکوفایی، رشد اقتصادی، ثبات سیاسی و بازسازی اجتماعی شدند. این فصل، مطالعه‌ای است بر همین تجربه‌ها؛ تجربه‌هایی که می‌توانند مسیر آینده ایران را روشن‌تر کنند.

اروپای شرقی: آزادی پس از نیم قرن تاریکی

تصویری که امروز از اروپای شرقی در ذهن داریم، تصویر کشورهای با اقتصاد پویا، ثبات سیاسی، رسانه‌های آزاد و جامعه مدنی گسترده است. اما نسل‌های پیش از آنان، در جهانی تاریک‌تر زندگی کردند. لهستان، مجارستان، چکسلواکی، آلمان شرقی، بلغارستان و رومانی همه تحت سلطه رژیم‌هایی بودند که آزادی را گناه، اعتراض را خیانت، و دموکراسی را امری بی‌معنا معرفی می‌کردند. مردم از پلیس مخفی می‌ترسیدند؛ از اینکه همسایه خبرچین باشد؛ از اینکه یک جمله اشتباه سرنوشتشان را تغییر دهد.

با این حال، هنگامی که دیوار برلین فرو ریخت، اتفاقی رخ داد که بسیاری از مردم امروز ایران نیاز دارند آن را بدانند: **هیچ‌کدام از این کشورها فرو نریختند. هیچ‌کدام تجزیه نشدند. هیچ‌کدام وارد جنگ داخلی نشدند.**

ترسی که در ذهن مردم آن کشورها ساخته شده بود، بیشتر یک ترس روانی و تبلیغاتی بود تا یک ترس مبتنی بر واقعیت.

پس از سقوط کمونیسم، حتی کشورهای که فقیرتر و کوچک‌تر بودند—مانند استونی یا اسلواکی—توانستند نظام سیاسی خود را بازسازی کنند. در کمتر از یک دهه، لهستان از یکی از فقیرترین کشورهای اروپا به موتور رشد اقتصادی قاره تبدیل شد. جمهوری چک به یکی از جذاب‌ترین مقاصد سرمایه‌گذاری در اروپا بدل گردید. استونی، که زمانی بخش فراموش‌شده امپراتوری شوروی بود، امروز یکی از دیجیتال‌ترین و آزادترین کشورهای جهان است.



آنچه مردم اروپای شرقی را نجات داد، صرفاً اراده سیاسی نبود؛ غلبه بر ترس از آزادی بود. آنان پذیرفتند که آینده ناشناخته است، اما فهمیدند که ماندن در تاریکی گذشته، مطمئن‌ترین راه برای نابودی کامل است.

آمریکای جنوبی: از دیکتاتورهای خونین تا دولت‌های پاسخ‌گو

شیلی، آرژانتین، برزیل و اروگوئه روزی تحت حکومت نظامیان و دیکتاتورهای زندگی می‌کردند که آزادی را تهدیدی برای امنیت ملی معرفی می‌کردند. کودتا، قتل‌عام، شکنجه، و سرکوب مخالفان، بخشی از زندگی روزمره این کشورها بود. ترس از آزادی در این کشورها به قدری ریشه‌دار بود که بسیاری از مردم سال‌ها باور داشتند تنها یک قدرت سخت می‌تواند کشور را اداره کند.

شیلی تحت سلطه پینوشه، نمونه‌ای بارز است. پینوشه سال‌ها هشدار می‌داد اگر آزادی بیاید، کشور به سمت جنگ داخلی یا اقتصاد فروپاشیده خواهد رفت. اما واقعیت تاریخی دقیقاً برعکس رخ داد.

هنگامی که مردم شیلی در فروردین سال ۱۹۸۸ «نه» گفتند، کشور نه تنها فرو نریخت، بلکه طی سال‌های بعد یکی از باثبات‌ترین دموکراسی‌های دنیا شد. اقتصاد آن‌چنان رشد کرد که طبق آمار بانک جهانی، درآمد سرانه شیلی امروز بیش از دو برابر دوران دیکتاتوری است.

در آرژانتین نیز همین روند دیده شد. کشوری که دهه‌ها زیر دست ژنرال‌ها رنج کشید، پس از گذار به سمت دموکراسی، وارد دوره‌ای شد که با وجود چالش‌ها، ساختارهای آزادی‌خواهانه در آن ریشه دواند. مردم یاد گرفتند مسئولیت تصمیم‌های خود را بپذیرند؛ همان چیزی که استبداد از آن می‌ترسد.

درس آمریکای جنوبی برای ایران این است:

آزادی، حتی اگر از دل شکست‌ها عبور کند، آینده‌ای روشن‌تر از استبداد می‌سازد.

آفریقای جنوبی: زمانی که آزادی بر سایه نفرت غلبه کرد

آفریقای جنوبی در پایان قرن بیستم یکی از پیچیده‌ترین شرایط گذار در جهان را تجربه کرد. کشور دوطرفه بود: سیاهان و سفیدان، خاطره‌های تلخ، خشونت‌های طبقاتی، و دهه‌ها تبعیض نژادی. همه آمادگی انفجار را داشتند. بسیاری از تحلیل‌گران آن زمان باور داشتند که سقوط آپارتاید منجر به جنگ داخلی خونین خواهد شد. حتی برخی کشورهای غربی تصور می‌کردند آفریقای جنوبی پس از آزادی تجزیه خواهد شد.

اما چه شد؟

نه جنگ شد، نه تجزیه، نه فروپاشی.

اتفاقی که رخ داد، پیروزی اعتماد بر ترس بود.

پیروزی اراده اخلاقی بر نفرت انباشته.

پیروزی خرد جمعی بر محاسبات سرد سیاسی.

رهبری نلسون ماندلا و نهادهایی مانند «کمیسون حقیقت و آشتی»، جامعه را به سمت سازندگی هدایت کرد. آزادی در آفریقای جنوبی، نتیجه یک انقلاب خشمگین نبود؛ نتیجه یک بلوغ جمعی بود. این تجربه نشان می‌دهد که گذار موفق، حتی در دشوارترین شرایط، ممکن است—اگر مردم باور کنند که آینده ارزش ساختن دارد و اگر نیروی اخلاقی بر ترس غلبه کند.

اندونزی: یک ملت مسلمان که بر ترس‌های خود پیروز شد

اندونزی بزرگ‌ترین کشور مسلمان جهان است. سال‌ها تحت حکومت سوهارتو، آزادی در این کشور جرم تلقی می‌شد. مردم از هر تغییری می‌ترسیدند و حکومت پیوسته هشدار می‌داد که اگر استبداد سقوط کند، کشور دچار تجزیه خواهد شد. اما در سال ۱۹۹۸، هنگامی که موج اعتراضات مردمی و بحران اقتصادی ساختار قدرت را لرزاند، مردم فهمیدند که ادامه وضع موجود دیگر ممکن نیست. سوهارتو سقوط کرد و اندونزی وارد دوره‌ای تازه شد.

چند سال نخست دشوار بودند، اما کشور فرو نریخت. ارتش تجزیه نشد. جامعه دچار جنگ داخلی نشد. آنچه شکل گرفت، یک دموکراسی بزرگ و پایدار بود. امروز اندونزی نه تنها قدرتی باثبات در آسیاست، بلکه الگویی برای کشورهای مسلمان است که نشان می‌دهد گذار به دموکراسی نه تنها با ارزش‌های فرهنگی آنها سازگار است، بلکه موتور پیشرفت ملی می‌شود.

اندونزی نشان داد مسلمان بودن و آزادی‌خواهی ناسازگاری ندارند؛ و مهم‌تر از آن، نشان داد که جامعه‌ای که دهه‌ها از آزادی می‌ترسیده، می‌تواند در مدت کوتاهی یاد بگیرد آزادی را زندگی کند.

درس مشترک همه این کشورها

همه این ملت‌ها، در لحظه گذار، ترسیده بودند.

همه از آینده می‌ترسیدند.

همه تردید داشتند.

همه خاطره شکست و خشونت داشتند.

اما یک نقطه در همه آنها مشترک بود:

در لحظه حقیقت پذیرفتند که هزینه ماندن در استبداد، از هزینه رفتن به سوی آزادی بیشتر است.

این همان نقطه‌ای است که ایران نیز به آن رسیده است.

فصل پنجم - ایران و آینده‌اش

چراگذار به آزادی برای ایران نه‌تنها ممکن، بلکه ضروری و گریزناپذیر است

هیچ ملتی در تاریخ به نقطه گذار نرسیده مگر آنکه هم‌زمان دو حقیقت را با تمام وجود حس کرده باشد: نخست اینکه ادامه وضع موجود دیگر ممکن نیست، و دوم اینکه آینده، هرچند ناشناخته، ظرفیت روشن‌تری از گذشته دارد. ایران امروز، دقیقاً در این نقطه قرار دارد؛ نقطه‌ای که در آن واقعیت‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و روانی جامعه یک صدا می‌گویند: ایران یا باید تغییر کند، یا فرسودگی و فروپاشی تدریجی را تحمل خواهد کرد.

گذار در ایران نه به‌خاطر آرمان‌خواهی روشنفکران، نه به‌خاطر فشار خارجی، و نه حتی به‌خاطر ناراضیاتی گسترده مردم؛ بلکه به‌خاطر «ضرورت تاریخی» شکل می‌گیرد. وقتی ضرورت سخن می‌گوید، حتی قدرتمندترین حکومت‌ها نیز قادر به جلوگیری از آن نیستند. تاریخ نشان داده که استبدادها اغلب زمانی فرو می‌ریزند که هنوز تصور می‌کنند مسلط‌اند؛ اما زیر پوست جامعه، چیزی تغییر کرده که بازگشت‌پذیر نیست.

در ایران، این نقطه تحول همان لحظه‌ای بود که جامعه دریافت مشکل کشور، نه در مدیریت‌های کوتاه‌مدت، نه در جناح‌ها، و نه در سیاست‌های اقتصادی است، بلکه در ساختار حکمرانی است. مردم فهمیدند که شما نمی‌توانید با سازوکار استبداد، جامعه‌ای آزاد بسازید؛ نمی‌توانید با بسته‌بودن، توسعه ایجاد کنید؛ نمی‌توانید با امنیتی‌سازی، اعتماد بیافرینید؛ و نمی‌توانید با سانسور، امید ایجاد کنید.

این آگاهی جمعی، بزرگ‌ترین سرمایه یک ملت است؛ سرمایه‌ای که هیچ قدرتی نمی‌تواند آن را نابود کند.

دلایل ضرورت گذار ایران در چند محور بزرگ ریشه دارد. نخستین محور، فرسودگی ساختارهای حکمرانی است. ساختارهای سیاسی جمهوری اسلامی پس از چهار دهه، نه تنها اصلاح‌پذیر نیستند، بلکه مسئولیت‌گریز شده‌اند. این حکومت نه توان حل بحران‌ها را دارد و نه اراده آن را. در چنین شرایطی، هر اصلاحی یا بی‌اثر می‌شود یا به ابزار جدیدی برای قدرت‌طلبی تبدیل می‌گردد. مردم این را با گوشت و پوست خود تجربه کرده‌اند. اعتراضات، انتخابات، امید به چهره‌های تازه، فشار افکار عمومی— همه این روش‌ها بارها آزموده شده‌اند و نتیجه‌ای جز ناامیدی بیشتر نداشته‌اند.

دومین محور، فروپاشی اقتصادی ساختاری است. اقتصاد ایران، مانند کشتی‌ای است که در میان طوفان سرگردان شده، اما ناخدا و خدمه آن نه نقشه‌ای دارند و نه جهت مشخصی. تورم، بیکاری، فرار سرمایه، مهاجرت نخبگان، سقوط ارزش پول ملی، تحریم‌ها، فساد گسترده و بی‌ثباتی سیاسی، همگی نشانه‌هایی هستند که می‌گویند این کشتی نمی‌تواند در مسیر کنونی ادامه دهد. چنین اقتصادی توانایی تولید امید ندارد؛ در مقابل، هر روز بر ترس‌های جامعه می‌افزاید.

اقتصادی که تنها راه بقای آن، فشار بر مردم، کاهش کیفیت زندگی، و تکیه بر درآمدهای غیرمولد است، دیر یا زود به نقطه بی‌بازگشت می‌رسد. ایران، نزدیک به همین نقطه است.



سومین محور، تحول نسلی است. در ایران، نسلی ظهور کرده که حاضر نیست در زندان ذهنی نسل‌های پیشین زندگی کند. نسلی که جهان را می‌شناسد، ارتباطات جهانی دارد، زبان می‌داند، آزاد فکر می‌کند، و این اسارت طولانی‌مدت را طبیعی نمی‌بیند. این نسل نه تنها آزادی می‌خواهد، بلکه آزادی را در جان خود تجربه کرده است حتی اگر جسم او در چهارچوب‌های تحمیلی گرفتار باشد.

جنبش «زن، زندگی، آزادی» فقط یک اعتراض سیاسی نبود؛ نشانه یک تغییر تمدنی بود. این نسل اکنون موتور اصلی گذار است و هیچ حکومتی نمی‌تواند با ابزارهای قرن گذشته، نسلی را مهار کند که با فرهنگ و تکنولوژی قرن بیست‌ویکم رشد کرده است.

چهارمین محور، فروپاشی مشروعیت اخلاقی حکومت است. حکومت‌ها زمانی پایدار می‌مانند که مشروعیت داشته باشند— حتی اگر مشروعیتشان نسبی یا ایدئولوژیک باشد. جمهوری اسلامی در این حوزه ضربه‌ای خورده که جبران‌پذیر نیست. نسل جوان، این حکومت را نه به‌عنوان یک مرجع، بلکه به‌عنوان مانعی بر سر راه آزادی، توسعه و زندگی شایسته می‌شناسد. در این مرحله، سرکوب نتیجه معکوس می‌دهد. سرکوب، نه مردم را تسلیم می‌کند و نه حرکت را خاموش. تنها فاصله میان ملت و حکومت را عمیق‌تر می‌کند.

پنجمین محور، جایگاه ایران در جهان است. ایران کشوری با ظرفیت‌های عظیم طبیعی، جمعیتی، جغرافیایی و تاریخی است؛ اما این ظرفیت‌ها در دام سیاست خارجی انزواگرایانه و ایدئولوژیک گرفتار شده‌اند. ایران به‌جای نقش‌آفرینی مثبت در منطقه و جهان، تبدیل به بازیگری شده که یا از آن گریزانند یا آن را تهدید می‌دانند. این روند نه پایدار است و نه قابل اصلاح در چارچوب فعلی. برای ایران، گذار نه تنها یک خواست داخلی، بلکه یک ضرورت بین‌المللی و منطقه‌ای نیز هست. دنیای امروز، برای کشورهایی که در انزوا زندگی می‌کنند جایی ندارد؛ و ایران نمی‌تواند با سیاست‌های چهار دهه گذشته وارد دنیای فردا شود.

در نهایت، دلیل اصلی ضرورت گذار ایران، اصالت انسان ایرانی است. مردی با این تاریخ، این فرهنگ، این اراده، این هوش و این توانایی، سزاوار حکومتی هستند که آنان را خسته نکند، فرسوده نکند، فقیر نکند، منزوی نکند، و آینده را از آنان نگیرد. ایران کشوری است که اگر از سایه استبداد بیرون بیاید، می‌تواند ظرف یک نسل تبدیل به یکی از پیشرفته‌ترین کشورهای منطقه شود؛ همان‌طور که نمونه‌های متعددی در جهان نشان داده‌اند.

در برابر چنین ظرفیت عظیمی، ادامه وضعیت فعلی نه تنها غیرمنطقی، بلکه غیرطبیعی است. جامعه‌ای با این سطح از انرژی و خواست زندگی، نمی‌تواند برای همیشه در قفس بماند.

تاریخ نشان داده که ملت‌ها، زود یا دیر، به لحظه‌ای می‌رسند که ترس آنان کوچک‌تر از امیدشان می‌شود. ایران اکنون به این لحظه نزدیک است.



گذار ایران، برخلاف آنچه حکومت تبلیغ می‌کند، نه خطرناک‌تر از ادامه وضع موجود است و نه معادل شکنندگی. برعکس، گذار تنها مسیری است که زندگی، توسعه، امنیت و امید را به ایران بازمی‌گرداند. گذار یعنی بازگشت ایران به خودش؛ یعنی بازگشت ایران به قرن بیست‌ویکم؛ یعنی رهایی از زنجیری که سال‌ها بر ذهن و جان مردم افتاده بود.

این فصل نقطه اتصال آگاهی تاریخی با ضرورت‌های امروز است. در فصل‌های بعدی، مسیر این گذار، ویژگی‌های گذار موفق، و نقش مردم، نخبگان، نیروهای مدنی و جامعه جهانی را به‌طور مفصل بررسی خواهیم کرد.



فصل ششم - ارزش آزادی

چرا آزادی از همه هزینه‌ها بزرگ‌تر، عمیق‌تر و سودمندتر است

آزادی، شاید کهن‌ترین آرزوی بشری باشد. از لحظه‌ای که انسان توانست بایستد، نگاه کند، فکر کند و انتخاب کند، مسئله آزادی در وجود او شکل گرفت. هیچ انسانی خلق نشده که خواهان اسارت باشد؛ حتی آنان که ظاهراً از قیدوبندها دفاع می‌کنند، در عمق وجودشان اشتیاق رهایی را حمل می‌کنند. اما آزادی، بر خلاف تصور بسیاری، یک مفهوم سیاسی خشک نیست. آزادی، بخشی از هستی انسان است. آزادی برای انسان همان چیزی است که اکسیژن برای تن است: اگر باشد، قدرش را شاید ندانیم؛ اما اگر نباشد، همه آنچه داریم بی‌معنا می‌شود.

در طول تاریخ، ملت‌های بسیاری در راه آزادی قربانی داده‌اند، اما هیچ ملتی که آزاد شده، آرزو نکرده به دوران پیش از آزادی بازگردد. این یک حقیقت جهان‌شمول است.

اما چرا آزادی چنین ارزشی دارد که هیچ هزینه‌ای را بی‌ارزش نمی‌کند؟ پاسخ این پرسش را باید نه در سیاست، بلکه در طبیعت انسان جست‌وجو کرد.

در ذات هر انسان، نیرویی هست که او را به سمت انتخاب و تجربه هدایت می‌کند. انسان، برخلاف هر موجود دیگری، با توانایی «تصمیم‌گیری» متولد می‌شود. آزادی یعنی همین توانایی؛ توانایی اینکه انسان بتواند بگوید «این من هستم، و این انتخاب من است».

در جامعه‌ای که آزادی وجود ندارد، انسان مجبور است نقش‌هایی را بازی کند که انتخاب او نیستند. او در چهره‌ای ظاهر می‌شود که با روحش یکی نیست. حرف‌هایی می‌زند که باورش نیست، سکوت می‌کند جایی که باید سخن بگوید، و رفتارهایی دارد که از ترس، نه از آگاهی، شکل می‌گیرند.

در چنین جامعه‌ای، انسان‌ها زندگی می‌کنند، اما «زیست» نمی‌کنند.

تنفس می‌کنند، اما «نفس» نمی‌کشند.

به دنیا می‌آیند، اما «متولد» نمی‌شوند.

آزادی، انسان را دوباره متولد می‌کند.

آزادی، بازگشت انسان به خودش است.

این رویکرد انسانی و وجودی به آزادی، مهم‌ترین دلیل ارزشمندی آن است. آزادی تنها حق رأی دادن یا رفت‌وآمد بدون منع نیست؛ آزادی یعنی اینکه انسان بتواند نسخه اصیل خودش باشد.

جامعه‌ای که آزادی دارد، جامعه‌ای است که به شهروندانش اجازه می‌دهد استعدادهای واقعی‌شان را شکوفا کنند. علمی که در

آزادی رشد می‌کند، با علمی که در استبداد تولید می‌شود قابل مقایسه نیست. هنر، خلاقیت، نوآوری، کارآفرینی، مشارکت، حتی ایمان و معنویت all—تنها در فضایی آزاد امکان شکوفایی دارند.

با این همه، مخالفان آزادی، همیشه به هزینه‌های آن اشاره می‌کنند: آشفتگی، اختلاف، تضاد منافع، اشتباه، مسئولیت‌پذیری. آنها می‌گویند آزادی دردسر دارد. و البته که دارد. آزادی، هزینه دارد؛ اما باید این حقیقت بزرگ را دید که هزینه آزادی، هزینه رشد است، نه هزینه سقوط.

در مقابل، هزینه استبداد همیشه هزینه نابودی است، حتی اگر ظاهر آن آرام باشد.

آزادی ممکن است به اختلاف نظر منجر شود؛ اما استبداد به خاموشی انسان‌ها می‌انجامد.

آزادی ممکن است باعث اشتباه شود؛ اما استبداد فرصت اصلاح را نابود می‌کند.

آزادی ممکن است دوران گذار دشوار داشته باشد؛ اما استبداد جامعه را در دور باطل عقب‌ماندگی جاودانه گرفتار می‌کند.

آزادی گاهی درد دارد؛ اما استبداد بیماری مزمنی است که تمام تار و پود جامعه را فرسوده می‌کند.

انسان آزاد، اشتباه می‌کند اما می‌آموزد.

انسان اسیر، حتی فرصت اشتباه هم ندارد؛ تنها سقوط می‌کند.

ایران امروز بیش از هر زمان دیگری به این حقیقت نزدیک شده که آزادی، نه یک انتخاب تجملی، بلکه ضرورتی برای بقا است. آزادی برای ایران، راهی است برای بازسازی اعتماد، نوسازی اقتصاد، گسترش دانش، بازگشت نخبگان، ایجاد ارتباط سالم با دنیا، و مهم‌تر از همه، بازگرداندن کرامت انسانی به مردمی که دهه‌ها تحقیر شده‌اند.

جامعه‌ای که آزادی نداشته باشد، نمی‌تواند شایستگی‌های خود را یاد بگیرد. نمی‌تواند قهرمانان واقعی بسازد. نمی‌تواند استعدادهایش را وارد میدان کند. نمی‌تواند به فرزندان‌ش نشان دهد که آینده‌ای روشن در انتظارشان است.

آزادی، ارزشمند است زیرا زندگی را ارزشمند می‌کند.

جامعه‌ای که آزادی دارد، جامعه‌ای است که انسان در آن می‌تواند رؤیا داشته باشد، و رؤیا شاید تنها نیروی است که بشر را از زندگی حیوانی جدا کرده است.

هیچ فردی که رؤیا نداشته باشد، آینده ندارد؛ و هیچ ملتی که آزادی نداشته باشد، رؤیایی ندارد.

اما آزادی فقط برای رشد فردی مهم نیست؛ برای رهایی اجتماعی نیز حیاتی است. در جامعه آزاد، آگاهی می‌چرخد، نقد جریان می‌یابد، فساد محدود می‌شود، تصمیم‌ها شفاف می‌شوند، و مردم می‌توانند با نظارت عمومی، مسیر کشور را تصحیح کنند.

هنگامی که قدرت پاسخ‌گو شود، جامعه متعادل می‌گردد و نظم جایگزین بی‌نظمی‌های ساختاری می‌شود.

همه اینها نشان می‌دهد که آزادی، نه یک آرمان، بلکه منبع تولید ثبات، توسعه و امنیت است.

جامعه آزاد، جامعه‌ای است که در آن مردم از آینده نمی‌ترسند.



جامعه آزاد، جامعه‌ای است که در آن انسان‌ها برای ساختن، تلاش می‌کنند نه برای زنده ماندن. جامعه آزاد، جامعه‌ای است که گذشته را می‌شناسد اما اسیر آن نیست.

ایران، اگر به آزادی برسد، تنها سیاستش اصلاح نمی‌شود؛ همه چیزش دگرگون می‌شود: اقتصادش جان می‌گیرد، فرهنگش دوباره شکوفا می‌شود، جهان به رویش باز می‌شود، و نسل‌های آینده فرصت خواهند داشت در کشوری زندگی کنند که انتخاب‌ها در آن ممکن —and— محترم —است.

آزادی ارزشمند است، زیرا انسان را ارزشمند می‌کند.

آزادی قدرتمند است، زیرا جامعه را قدرتمند می‌کند.

آزادی پایدار است، زیرا حقیقتی است که هیچ قدرتی نمی‌تواند برای همیشه بر آن غلبه کند.

این فصل، پایه اخلاقی و فلسفی گذار را روشن می‌کند. اما پرسش مهمی باقی مانده:

چگونه می‌توان از این ارزش بزرگ محافظت کرد؟ چگونه می‌توان از ترس عبور کرد و گذار را به صورت سالم و کم‌هزینه پیش برد؟

این ما را به فصل هفتم می‌برد.



فصل هفتم - گذار کم‌هزینه

چگونه ملت‌ها مسیر آزادی را بدون فروپاشی و خشونت طی کردند؟

هرگاه سخن از «تغییر بزرگ» یا «گذار سیاسی» می‌شود، ذهن بسیاری از مردم به سوی سقوط، جنگ داخلی و هرج و مرج می‌رود. این نگرانی طبیعی است، به‌ویژه در جامعه‌ای مانند ایران که چهار دهه به شکلی سیستماتیک با تصویرهای هولناک از تغییر سیاسی تغذیه شده است. اما حقیقت تاریخی کاملاً خلاف این تصور است.

در ۵۰ سال گذشته، بیش از ۷۰ کشور از حکومت‌های استبدادی یا ناکارآمد عبور کرده‌اند. در میان این ۷۰ کشور، تنها پنج یا شش مورد با جنگ داخلی و فروپاشی مواجه شدند؛ و تقریباً همه آن موارد مربوط به کشورهایی با ساختار قبیله‌ای و بدون دولت-مدن بود.

اما اکثریت گذارها - از اسپانیا پس از فرانکو گرفته تا جمهوری چک، لهستان، شیلی، اندونزی، کره جنوبی، پرتغال و آفریقای جنوبی - بدون فروپاشی انجام شدند.

این ملت‌ها چگونه توانستند هزینه‌ها را کاهش دهند؟

چگونه از ترس عبور کردند؟

چگونه امنیت و ثبات را در دل تغییر حفظ کردند؟

پاسخ این پرسش‌ها برای آینده ایران حیاتی است.

گذار کم‌هزینه، یک اتفاق نیست؛ یک مهارت جمعی است. ملت‌ها باید آن را بیاموزند، تمرین کنند و برای آن آماده شوند. در واقع، گذار کم‌هزینه زمانی موفق دارد که سه حوزه بزرگ با یکدیگر هم‌زمان حرکت کنند: حوزه اجتماعی، حوزه نخبگانی، و حوزه بین‌المللی. در ادامه، این سه حوزه را نه به صورت فهرست، بلکه به صورت تحلیل پیوسته روایت می‌کنیم.

در حوزه اجتماعی، گذار کم‌هزینه زمانی شکل می‌گیرد که جامعه به «بلوغ احساسی» رسیده باشد. بلوغ احساسی یعنی جامعه فهمیده باشد که تغییر، نه نفرت می‌طلبد و نه انتقام، بلکه نیازمند آگاهی و همکاری است. جامعه‌ای که در آن مردم قبول کرده‌اند اختلاف نظر طبیعی است و هیچ گروهی نمی‌تواند به تنهایی کشور را اداره کند، آماده گذار کم‌هزینه است. اروگانه در شیلی پس از پایان پینوشه، به مردم گفت: «ما باید کشور را بازسازی کنیم، نه اینکه گذشته را تکرار کنیم.» این جمله ساده، مسیر آینده شیلی را رقم زد. مردم فهمیدند گذار یعنی ساختن، نه ویران کردن.

در حوزه نخبگانی، گذار موفق زمانی رخ می‌دهد که گروه‌های مختلف سیاسی، فکری و مدنی حتی اگر اختلاف داشته باشند - بر سر یک اصل اساسی توافق کنند: آینده کشور مهم‌تر از پیروزی فردی یا حزبی است. در لهستان، زمانی که اتحادیه کارگری «همبستگی» با رهبران کلیسا و حتی برخی نیروهای نظامی وارد گفت‌وگو شد، کشور لحظه‌ای طلایی را تجربه کرد. این گفت‌وگوها باعث شد انتقال قدرت، بدون خشونت و با حفظ ساختارهای اداری و اقتصادی انجام شود.



در آفریقای جنوبی، نلسون ماندلا با همان کسانی مذاکره کرد که سال‌ها او را زندانی کرده بودند. نه از ضعف، بلکه از خرد. او فهمیده بود آینده کشور در گرو این است که هیچ مقاومت ساختاری از سوی نیروهای سابق امنیتی شکل نگیرد. نتیجه آن شد که حتی افسران پلیس رژیم آپارتاید در دولت پس از گذار، برای مدت کوتاهی حفظ شدند تا انتقال قدرت آرام‌تر صورت گیرد.

در حوزه بین‌المللی، گذار زمانی کم‌هزینه انجام می‌شود که جهان بدانند ملت در مسیر اصلاحات واقعی حرکت می‌کند. هیچ کشوری به‌تنهایی نمی‌تواند بحران‌های پیچیده را مدیریت کند؛ اما اگر جامعه جهانی احساس کند کشوری در مسیر دموکراسی واقعی حرکت می‌کند، کمک‌های مالی، فنی، سیاسی و حتی امنیتی را در اختیار آن قرار می‌دهد. پرتغال پس از پایان دیکتاتوری سالازار، شاهد موجی از حمایت اروپا بود؛ حمایت‌هایی که باعث شد اقتصاد پرتغال در کمتر از ده سال از بحران خارج شود. اندونزی نیز پس از سقوط سوهارتو از کمک‌های منطقه‌ای و جهانی بهره‌مند شد و توانست مسیر اصلاحات اقتصادی را با موفقیت طی کند.

گذار کم‌هزینه همچنین مستلزم وجود سه ویژگی دیگر است: حفظ نهادهای اداری، مدیریت هوشمندانه نیروهای امنیتی، و طراحی گذار به صورت مرحله‌ای.

ملت‌هایی که در جریان تغییر، ساختارهای اداری را تخریب نکردند، توانستند ثبات اقتصادی و کارکرد دولت را حفظ کنند. نمونه روشن آن آلمان شرقی است. پس از سقوط دیوار برلین، کارمندان دولت، معلمان، پزشکان و مهندسان همان روز اول تغییر نکردند؛ آنان همان شغل‌ها را داشتند، اما با ساختار سیاسی جدید هماهنگ شدند. در مقابل، کشورهایی که بلافاصله همه ساختارهای اداری را تخریب کردند، با بحران‌های طولانی مواجه شدند. این یکی از تفاوت‌های بنیادین گذار موفق و شکست‌خورده است.

در زمینه نیروهای امنیتی، تجربه کشورهای آمریکای لاتین و آفریقای جنوبی نشان می‌دهد که برخورد انتقामी با نیروهای امنیتی رژیم قبلی، تنها به خشونت بیشتر و ایجاد مانع در مسیر گذار منجر می‌شود. اما حفظ کنترل‌شده و مرحله‌ای این نیروها می‌تواند مسیر انتقال را امن‌تر کند. این همان مسیری است که ایران نیز می‌تواند طی کند؛ مسیری که در آن نیروهای امنیتی بخشی از فرآیند گذار می‌شوند، نه مانع آن.

در مورد حکومت‌های فروپاشیده، یک اشتباه بزرگ وجود دارد: تصور اینکه فروپاشی سیاسی یعنی فروپاشی اجتماعی. اما این دو کاملاً متفاوت‌اند. فروپاشی سیاسی زمانی رخ می‌دهد که حکومت توان اداره کشور را از دست می‌دهد؛ اما فروپاشی اجتماعی زمانی رخ می‌دهد که مردم، فرهنگ، نهادها و اعتماد عمومی فروبریزند. کشورهایی که گذار کم‌هزینه داشتند، در حقیقت حکومت را تغییر دادند، نه جامعه را. ایران نیز دقیقاً در چنین نقطه‌ای قرار دارد: نقطه‌ای که حکومت رو به فروپاشی است، اما جامعه زنده، فعال و امیدوار است.



مهم‌ترین شرط گذار کم‌هزینه اما «امید» است. ملت‌هایی که به آینده باور داشتند، توانستند از ترس عبور کنند. ملت‌هایی که تنها گذشته را می‌دیدند، در همان گذشته گرفتار ماندند. در تاریخ، هیچ ملتی با ترس پیش نرفته است؛ اما ملتی که امید داشته، حتی اگر ضعیف بوده، توانسته مسیر آزادی را طی کند.

ایران کشوری با ظرفیت عظیم تمدنی، اقتصادی و انسانی است. چنین کشوری اگر بخواهد، می‌تواند دقیقاً مانند اروپای شرقی یا شیلی، گذار کم‌هزینه‌ای داشته باشد. ایران نه جامعه قبیله‌ای دارد، نه ارتش ورشکسته، نه شکاف‌های ژرف قومیتی، و نه نفرت قومی-نژادی مانند آفریقای جنوبی.

این کشور، بر خلاف بسیاری از مثال‌های منفی که حکومت معرفی می‌کند، همه شرایط گذار موفق و کم‌هزینه را دارد.

گذار کم‌هزینه در ایران، ممکن است.

نه تنها ممکن، بلکه محتمل است—اگر ملت بر ترس خود غلبه کند، اگر نخبگان متحد شوند، و اگر جامعه جهانی بداند که ایران در مسیر آزادی واقعی حرکت می‌کند.

این فصل، پایه عملی و تجربی مسیر گذار را توضیح داد. اکنون نوبت آن است که وارد سؤال مهم‌تری شویم:

ایران چگونه می‌تواند مدل گذار خاص خود را بسازد؟

این ما را به فصل هشتم می‌برد.



فصل هشتم - مدل ایرانی گذار

ویژگی‌ها، فرصت‌ها، چالش‌ها و مسیر پیش‌رو

هیچ ملت و هیچ گذار سیاسی در جهان شبیه دیگری نیست. همان‌طور که هر انسان ویژگی‌های یگانه‌ای دارد، هر جامعه نیز سرنوشت خاص خود را می‌آفریند. گذار ایران نیز ناگزیر مدلی خواهد داشت که با تاریخ، فرهنگ، سیاست، جغرافیا، و روان جمعی ایرانیان سازگار باشد.

اما این نکته اساسی وجود دارد: گذار ایران، اگرچه باید مدل مخصوص به خودش را داشته باشد، نمی‌تواند از قوانین کلی «گذار موفق» فاصله بگیرد. چنانکه معماری یک بنا می‌تواند ایرانی یا ژاپنی باشد، اما اصول مهندسی در همه دنیا یکسان است: ستون‌ها باید محکم باشند، سقف باید تکیه‌گاه داشته باشد، و ساختار باید وزن خودش را تحمل کند. گذار ایران نیز چنین است: روح آن ایرانی، اما اصول آن جهانی.

برای فهم مدل ایرانی گذار، باید نخست ویژگی‌های ایران را بشناسیم.

ایران کشوری است با سابقه طولانی دولت‌سازی. برخلاف بسیاری از کشورهای خاورمیانه که هویت ملی‌شان تازه شکل گرفته است، ایران هزاران سال است که هویت یکپارچه خود را حفظ کرده. وجود زبان ملی مشترک، ادبیات قوی، پیوستگی تاریخی و حافظه فرهنگی مشترک، بزرگ‌ترین سرمایه گذار ایران است.

در کنار این، ایران شبکه‌ای گسترده از نخبگان دارد؛ نخبگانی که هم در داخل کشور حضور دارند و هم در مهاجرت پراکنده‌اند. این نخبگان برای ایران همان نقشی را دارند که در گذار اروپای شرقی ایفا شد: پلی میان گذشته و آینده.

ایران کشوری است با جمعیت عمدتاً شهری، نه روستایی. اکثریت مردم ایران در فضاهای شهری زندگی می‌کنند که ارتباطات گسترده دارند، با اینترنت و جهان بیرون آشنا هستند، و سطح آگاهی و آموزش در آنها بالاست. ساختار اجتماعی ایران مدرن است؛ حتی اگر ساختار سیاسی آن به گذشته تعلق داشته باشد. این تضاد، نه نقطه ضعف، بلکه نقطه آغاز تحول است.

از سوی دیگر، ایران برخلاف کشورهای درگیر جنگ داخلی، از شکاف‌های قبیله‌ای و طایفه‌ای عمیق رنج نمی‌برد. در ایران ممکن است تنش‌های قومی یا زبانی وجود داشته باشد، اما این تنش‌ها هرگز شکل «دشمنی تاریخی» نداشته‌اند. این نکته، یکی از بزرگ‌ترین مزایای ایران در طراحی یک گذار کم‌هزینه است. بسیاری از کشورهایی که در مسیر گذار خونین گرفتار شدند، از تنش‌هایی استفاده شد که ریشه در قبیله‌ها و رقابت‌های هزارساله داشت. ایران چنین نیست. در ایران، کشمکش اصلی، کشمکش میان ملت و حکومت است، نه میان اقوام و طوایف.

اما مدل ایرانی گذار، تنها بر مزیت‌ها استوار نیست. ایران چالش‌های ویژه‌ای دارد که باید بدون پنهانکاری پذیرفته شوند. یکی از بزرگ‌ترین چالش‌ها، فرسایش اعتماد اجتماعی و فقدان نهادهای مدنی ریشه‌دار است. جامعه ایران ظرفیت‌های عظیمی دارد،



اما در چهار دهه گذشته، حکومت به شکلی سیستماتیک نهاد مستقل را سرکوب کرده است. بنابراین مدل گذار در ایران باید بتواند این ضعف را جبران کند و نقشی جایگزین برای نهادهای مدنی بازی کند—نقشی که در بسیاری کشورها احزاب و اتحادیه‌ها بر عهده دارند.

چالش دیگر، حضور ساختارهای امنیتی است که در طول سال‌ها به ابزار اصلی بقای حکومت تبدیل شده‌اند. اما برخلاف تصور رایج، همین ساختارها می‌توانند در گذار، بخشی از «راه‌حل» باشند. تجربه کشورهای مختلف نشان می‌دهد که نیروهای امنیتی اگر احساس کنند در آینده حذف یا مجازات می‌شوند، در برابر گذار مقاومت می‌کنند؛ اما اگر احساس کنند بخشی از آینده‌اند، مشارکت می‌کنند.

مدل ایرانی گذار باید راهی پیدا کند که نیروهای امنیتی را از «مانع» به «بازیگر مسئول» تبدیل کند—بدون چشم‌پوشی از عدالت، اما با هوشمندی.

چالش سوم، وضعیت منطقه‌ای ایران است. ایران در منطقه‌ای قرار دارد که بازیگران زیادی در سرنوشت آن نقش دارند: آمریکا، اسرائیل، کشورهای عربی، روسیه، و ترکیه. اما ایران، برخلاف کشورهایمانند سوریه یا عراق، بازیگر اصلی منطقه‌ای است، نه قربانی آن. این موضوع می‌تواند در گذار نقش مثبت داشته باشد، اگر سیاست آینده ایران بر اساس تعامل سازنده، صلح پایدار و کاهش تنش منطقه‌ای باشد.

گذار ایران هرچه آرام‌تر و شفاف‌تر باشد، احتمال دخالت خارجی کمتر می‌شود؛ هرچه آشفته‌تر باشد، خطر دخالت خارجی بیشتر.

با در نظر گرفتن این ویژگی‌ها و چالش‌ها، مدل ایرانی گذار باید بر چهار ستون بنا شود—چهار ستون که بدون «شماره‌گذاری رسمی» در متن، به شکل یک روایت طبیعی بیان می‌شوند:

ستون نخست، «گذار تدریجی اما فعال» است. ایران نمی‌تواند یک انقلاب سریع و فهرآمیز دیگر را تحمل کند. آنچه ایران نیاز دارد، حرکتی است که در آن ساختارهای سیاسی فرسوده کنار می‌روند، اما ساختارهای اداری و خدماتی حفظ می‌شوند. این همان مسیری است که در چکسلواکی طی شد: گذار سیاسی سریع، اما گذار اداری تدریجی.

ستون دوم، «مشارکت هم‌زمان داخل و خارج» است. نخبگان داخل ایران ریشه در واقعیت جامعه دارند و نخبگان خارج ایران ریشه در جهان مدرن. هیچ‌کدام به تنهایی قادر نیستند مدل گذار را طراحی کنند. اما اگر این دو مجموعه با هم ارتباط یابند، ایران می‌تواند جایگاهی منحصر به فرد در میان نمونه‌های گذار پیدا کند.

ستون سوم، «اعتمادسازی میان نیروهای اجتماعی» است. ایران باید راهی پیدا کند که شکاف‌های اجتماعی ترمیم شود. این امر نه با شعار، بلکه با طراحی سازوکارهای گفت‌وگو، شوراهای محلی، انتخابات‌های آزاد، و حضور عمومی زنان و جوانان در تصمیم‌سازی ممکن می‌شود.



ستون چهارم، «جهت‌گیری روشن به سوی نظم دموکراتیک» است. گذار زمانی موفق می‌شود که مقصد گم نشود. مقصد ایران، نه تکرار گذشته است و نه تکرار الگوهای خارجی؛ مقصد ایران «حکمرانی عقلانی، سکولار، مدرن و مبتنی بر حقوق بشر» است.

اگر مقصد روشن باشد، مسیر حتی اگر پیچیده باشد—روشن خواهد شد.

مدل ایرانی گذار، باید میان واقعیت و رؤیا تعادل برقرار کند. واقعیت ایران امروز پیچیده است، اما رؤیای مردم ایران روشن‌تر از هر زمان دیگری است.

گذار در ایران، اگر درست طراحی شود، نه یک بحران، بلکه یک «تولد دوباره» خواهد بود؛ تولدی که در آن ایران از گذشته عبور می‌کند، اما آنچه زیبا و ارزشمند است با خود می‌برد.

این فصل، بنیاد نظری مدل گذار را توضیح داد.

اکنون نوبت آن است که به مهم‌ترین موضوع بپردازیم:

ترس‌های ایرانیان از گذار چگونه می‌تواند کاهش یابد؟ چگونه می‌توان مردم را آماده کرد؟ چگونه می‌توان امنیت روانی جمعی ایجاد کرد؟

این پرسش‌ها ما را به فصل نهم می‌برد.



فصل نهم - کاهش ترس جمعی

چگونه می‌توان مردم ایران را برای گذار آماده کرد؟

ترس، اگر دیده نشود، تبدیل به مانع می‌شود؛ اما اگر شناخته و مدیریت شود، تبدیل به چراغ راه آینده می‌گردد. هیچ جامعه‌ای در لحظه گذار کاملاً بی‌هراس نیست. اما تفاوت میان گذارهای موفق و گذارهای شکست‌خورده در این است که ملت‌هایی که موفق شدند، ترس را سرکوب نکردند؛ آن را فهمیدند و مدیریت کردند.

ایران امروز نیز در چنین وضعیتی است: جامعه‌ای تشنه آزادی اما زخمی؛ امیدوار اما محتاط؛ آماده تغییر اما نگران. برای آنکه گذار در ایران کم‌هزینه، سالم و سازنده باشد، باید ترس‌های جامعه را جدی گرفت. ترس‌ها دشمن نیستند؛ ترس‌ها نشانه‌اند.

نشانه اینکه جامعه هنوز درباره آینده پرسش‌هایی دارد، نگرانی‌هایی دارد، و نیاز به اطمینان دارد. بنابراین اولین گام در کاهش ترس جمعی، پذیرش ترس است، نه انکار آن.

ترس جمعی در ایران چهار دهه زیر سایه تبلیغات حکومتی شکل گرفته و لایه‌های مختلفی دارد: ترس از جنگ، ترس از تجزیه کشور، ترس از تکرار انقلاب ۵۷، ترس از بی‌ثباتی، ترس از سقوط اقتصادی، ترس از انتقام‌گیری‌های داخلی، و حتی ترس از اینکه «آیا بعد از آزادی چه کسی کشور را اداره می‌کند؟»

کاهش این ترس‌ها یک فرایند تدریجی است، اما فرایندی کاملاً ممکن و تجربه‌شده در دهه‌ها کشور دیگر.

برای کاهش ترس جمعی، مهم‌ترین ابزار آگاهی، مشارکت، اعتمادسازی و ترس‌زدایی روانی است.

پیش از هر چیز، جامعه باید بداند که ترس‌هایش لزوماً واقعیت ندارند. بسیاری از این ترس‌ها نتیجه تصویرسازی‌های گزینشی و تکراری‌اند. اما مردم تنها زمانی می‌توانند از این تصویرهای دروغین عبور کنند که اطمینان عملی و منطقی ببینند، نه فقط سخنرانی و شعار.

نخستین تغییر مهم برای کاهش ترس، این است که مردم باور کنند آینده کشور «قابل مدیریت» است.

گذشته ایران نشان داده که جامعه ایرانی هرگاه از دخالت قدرت‌های خارجی، جنگ داخلی یا فروپاشی اقتصادی می‌ترسد، این ترس از ناآگاهی از تجربه‌های جهانی و فقدان نقشه روشن ناشی می‌شود.

ایجاد این نقشه روشن - نوعی «چشم‌انداز مشترک» - اولین داروی ترس جمعی است.

وقتی مردم ببینند که گروه‌های مختلف - از نخبگان سیاسی تا متخصصان اقتصادی و کارشناسان امنیتی - بر سر یک طرح مشترک توافق دارند، ترس جامعه کاهش می‌یابد.



در گذارهای موفق جهان، یکی از کارآمدترین ابزارها «زمینه‌سازی فکری و گفت‌وگویی» بوده است. این یعنی مردم باید در جریان بحث‌ها، راه‌حل‌ها و اختلاف‌ها قرار بگیرند، نه اینکه در تاریکی تصمیم‌گیری شوند. ایران به گفت‌وگو نیاز دارد؛ گفت‌وگویی آزاد، سالم، فراگیر و بدون برجسب‌زنی. جامعه‌ای که درباره آینده حرف می‌زند، کمتر می‌ترسد. جامعه‌ای که آینده‌اش را پنهان می‌کنند، بیشتر می‌ترسد.

گام دوم در کاهش ترس، **بازسازی اعتماد اجتماعی** است. جامعه‌ای که اعضایش به یکدیگر اعتماد ندارند، به گذار اعتماد نمی‌کند. ایران سال‌هاست دچار فرسایش اعتماد شده: مردم به حکومت اعتماد ندارند؛ گروه‌های سیاسی به یکدیگر اعتماد ندارند؛ خانواده‌ها گاهی به فرزندان خود اعتماد نمی‌کنند؛ نخبگان داخل و خارج اعتماد مشترک ندارند. این پاشنه آشیل هر نوع تغییر است. اما بازسازی اعتماد ممکن است، حتی اگر دشوار باشد.

بازسازی اعتماد، نه از طریق شعار، بلکه از طریق **رفتارهای کوچک اما واقعی** اتفاق می‌افتد: همکاری‌های مشترک، بیانیه‌های فراگیر، کارگروه‌های ملی، پروژه‌های فکری فراملی، و مهم‌تر از همه، **زبان صلح‌آمیز و محترمانه**. زبان خشونت، ترس تولید می‌کند؛ زبان خرد، اعتماد.

در کنار این، باید نقش مهم «امنیت روانی» را درک کرد. جامعه وقتی آماده گذار می‌شود که احساس کند سقوط نمی‌کند. اگر شهروندان احساس کنند در تغییر، خانه‌شان نابود می‌شود، شغلشان نابود می‌شود، آینده فرزندان‌شان مبهم می‌شود، از گذار می‌ترسند حتی اگر حکومت فعلی آنان را خسته کرده باشد. بنابراین مدل گذار ایران باید از همان ابتدا روشن کند که **زندگی روزمره، شغل‌ها، خدمات شهری و زیرساخت‌ها** در گذار حفظ می‌شوند. این پیام، یکی از قوی‌ترین پیام‌های روانی برای کاهش ترس مردم است.

نکته دیگر این است که مردم باید احساس کنند **عدالت برقرار می‌شود اما انتقام‌جویی نخواهد بود**. در کشورهای موفق، عدالت انتقالی یعنی روشن شدن حقیقت، محاکمه عادلانه عاملان جرائم جدی، و بخشودگی هوشمندانه نیروهای پایین‌دستی.

اگر مردم باور کنند که گذار به معنی «انتقام» است، ترس افزایش می‌یابد. اما اگر بفهمند گذار یعنی «عدالت همراه با انسانیت»، مشارکت می‌کنند و امید می‌گیرند.

کاهش ترس همچنین نیازمند آن است که جامعه بفهمد قرار نیست پس از آزادی، خلأ قدرت ایجاد شود. مردم باید بدانند که یک «بازه انتقالی» وجود خواهد داشت—با دولتی موقت، کارگروه‌های تخصصی، کمیته‌های ملی، و



برنامه‌های مشخص برای اداره کشور تا زمان شکل‌گیری نهادهای دموکراتیک.
خلاً قدرت، همیشه ترس می‌سازد؛ مدیریت قدرت، همیشه امید.

نکته دیگری که در روان جمعی ایران نقش حیاتی دارد، نقش رسانه‌ها و روایت‌هاست.
ترس، اغلب محصول روایت است.
اگر مردم تنها روایت حکومت را بشنوند، دچار ترس می‌شوند.
اگر روایت‌های مستقل، حرفه‌ای، علمی و امیدبخش وجود داشته باشد، ترس فرو می‌نشیند.
گذار ایران باید بر پایه روایت‌های روشن و صادقانه شکل گیرد؛ روایت‌هایی که به مردم بگویند:
«تغییر سخت است، اما ممکن است.
خطر دارد، اما خطر استمرار بیشتر است.
ایران می‌تواند.»

در نهایت، کاهش ترس جمعی در ایران تنها زمانی ممکن می‌شود که جامعه احساس کند در تغییر «تنها نیست».
ملت‌هایی که با هم حرکت کردند، موفق شدند.
ملت‌هایی که احساس تنهایی کردند، متوقف شدند.

ایران، اگر بخواهد، می‌تواند یکی از کم‌هزینه‌ترین و موفق‌ترین گذارهای جهان را تجربه کند.
جامعه ایران ظرفیت‌های عظیمی دارد؛ فقط باید این ظرفیت‌ها را در کنار هم قرار داد.
هنگامی که مردم بدانند تغییر قرار است «زندگی را بهتر کند» نه اینکه آن را تاریک‌تر کند، ترس جای خود را به امید خواهد داد.
کاهش ترس جمعی، شرط نخست گذار است.

شرط دوم و مهم‌تر، ایجاد اجماع ملی است—اجماعی که ایران را از لحظه تردید به لحظه آفرینش آینده می‌برد.

این موضوع ما را به فصل دهم می‌برد.



فصل دهم - اجماع ملی

چگونه می‌توان ایرانیان را حول یک چشم‌انداز مشترک متحد کرد؟

هیچ‌گذار موفقی در جهان بدون «اجماع ملی» شکل نگرفته است.

اجماع، نه وحدت کاذب است و نه حذف اختلاف‌ها؛ بلکه هنر کنار آمدن گروه‌های مختلف با یکدیگر بر اساس یک اصل بنیادی است:

ایران باید از استبداد عبور کند و به سوی آزادی، توسعه و ثبات حرکت کند.

اجماع یعنی اینکه همه بر سر مقصد توافق کنند حتی اگر درباره مسیر اختلاف داشته باشند.

اجماع یعنی فهم مشترک از ضرورت تاریخی.

اجماع یعنی تبدیل ترس‌های انفرادی به امید جمعی.

و اجماع یعنی متوقف کردن نزاع‌های بی‌فایده، که سال‌ها نیروی ایران را تحلیل برده‌اند.

اما اجماع، پدیده‌ای ساده نیست.

در جامعه‌ای مانند ایران، که حکومت آن به‌طور سیستماتیک شکاف‌ها را عمیق کرده، اعتماد را از بین برده، احزاب را نابود

کرده و رسانه‌ها را محدود ساخته، شکل‌گیری اجماع نیازمند ظرافت و بلوغی بسیار بیشتر از گذشته است.

با این حال، اجماع ممکن است—حتی محتمل است—اگر نیروهای جامعه آن را بخواهند و برای آن آماده شوند.

اجماع ملی از یک حقیقت ساده آغاز می‌شود: هیچ گروهی نمی‌تواند به تنهایی ایران را نجات دهد.

نه روشنفکران، نه نخبگان دانشگاهی، نه نسل جوان، نه ایرانیان خارج از کشور، نه کارگران و معلمان، نه فعالان حقوق بشر، نه

تکنوکرات‌ها و نه حتی نیروهای اصلاح‌طلب یا مخالف.

گذار، محصول ترکیب نیروهاست.

گذار، یک ائتلاف بزرگ است—ائتلافی گسترده‌تر از هر آنچه در چهار دهه گذشته تصور شده است.

برای شکل‌گیری اجماع، نخست باید «گفت‌وگو» از نو زنده شود.

گفت‌وگو در ایران زخمی است؛ سال‌ها سرکوب، سانسور و دشمن‌سازی، هنر گفت‌وگو را تضعیف کرده.

اما گفت‌وگو تنها راه گذار موفق است.

گفت‌وگو یعنی نشستن بر سر یک میز حتی اگر اختلافی عمیق وجود داشته باشد.

گفت‌وگو یعنی شنیدن دیگری نه برای قضاوت، که برای فهمیدن.

گفت‌وگو یعنی پذیرفتن این حقیقت که هیچ‌کس همه حقیقت را نمی‌داند.

گفت‌وگو یعنی فهم اینکه آینده ایران، محصول یک زبان مشترک است.



تمام گذارهای موفق جهان، از اسپانیا پس از فرانکو تا آفریقای جنوبی پس از آپارتاید، از لهستان تا شیلی، محصول گفت‌وگوهای عمیق میان گروه‌هایی بودند که سال‌ها با هم در نزاع بودند. اما آنان پذیرفتند که آینده کشور مهم‌تر از رقابت‌های گذشته است. ایران نیز دیر یا زود به این نقطه خواهد رسید.

اجماع ملی زمانی شکل می‌گیرد که نیروهای موثر جامعه درک کنند «لحظه تاریخی» فرا رسیده است. لحظه‌ای که در آن پرسش اصلی این نیست که چه کسی قدرت را به دست می‌گیرد، بلکه این است که چگونه ایران از این وضعیت عبور می‌کند و سقوط نمی‌کند.

این لحظه همان «لحظه بلوغ سیاسی» است—لحظه‌ای که در آن غرورها کنار گذاشته می‌شود، منافع شخصی رنگ می‌بازد و حقیقت در مرکز توجه قرار می‌گیرد.

اما اجماع چگونه ساخته می‌شود؟

اجماع از «پیش‌نویس یک آینده مشترک» آغاز می‌شود.

مردم و نخبگان باید بدانند آینده ایران چه شکلی دارد—نه در جزئیات، بلکه در اصول کلی. آینده باید تصویری داشته باشد که هر ایرانی حتی با تفاوت‌ها—خود را در آن ببیند.

آینده‌ای که در آن آزادی وجود دارد، اما انتقام نیست؛ نظم وجود دارد، اما دیکتاتوری نیست؛ دین آزاد است، اما حکومت دینی نیست؛ اقتصاد آزاد است، اما بی‌عدالتی نیست؛ و کرامت انسان، اصل بنیادی است.

این تصویر آینده، باید فراگیر باشد؛ باید سخن بگوید با بازاری سنتی و مهندس مدرن، با زن خانه‌دار و دانشجوی معترض، با کارگر کارخانه و پزشک مهاجر، با کرد و بلوچ و ترک و فارس و گیلک، با مذهبی و بی‌مذهب، با داخل‌نشین و مهاجر خارج‌نشین. اگر آینده تنها متعلق به یک گروه باشد، اجماع شکل نمی‌گیرد. آینده ایران باید متعلق به همه باشد—نه به یکی.

برای ساختن این آینده مشترک، باید از «تجربه‌های شکست» عبرت گرفت.

ایران سال‌هاست گرفتار دسته‌بندی‌های ویرانگر است: اصلاح‌طلب/اصول‌گرا، پادشاهی‌خواه/جمهوری‌خواه، داخل/خارج، چپ/راست.

این برجسب‌ها نه تنها کمکی به گذار نمی‌کنند، بلکه انرژی جامعه را می‌سوزانند.

اجماع ملی، زمانی آغاز می‌شود که گروه‌ها بپذیرند اختلاف نظر طبیعی است و این اختلاف نباید مانع آزادی ایران باشد.

اجماع همچنین نیازمند «اعتمادسازی میان نسلی» است.

نسل جوان ایران خواهان آزادی، عدالت و مشارکت واقعی است؛ اما نسل‌های پیشین، با تجربه‌های انقلاب و جنگ، محتاط‌تر



و گاهی نگران ترند.

پیوند این دو نسل، یکی از مهم ترین پیش نیازهای اجماع است.

گذشته باید با آینده آشتی کند.

تجربه باید با انرژی پیوند بخورد.

حکمت باید با جسارت ترکیب شود.

اجماع ملی همچنن مستلزم وجود «رهبران اخلاقی» است— نه به معنای رهبران کاریزماتیک، بلکه به معنای شخصیت هایی که اعتماد عمومی را بر اساس صداقت و انعطاف می سازند.

چنین افرادی می توانند «حلقه اتصال» میان نیروهای مختلف باشند، می توانند اختلاف ها را کاهش دهند، و می توانند نقشه گذار را قابل اعتماد کنند.

در گذارهای موفق جهان، وجود چنین چهره هایی تعیین کننده بوده است.

در کنار این، نقش جامعه جهانی نیز نباید نادیده گرفته شود.

هیچ گذار موفق در جهان بدون حمایت اخلاقی و سیاسی جامعه بین المللی انجام نشده است.

اما این حمایت زمانی مؤثر است که بر پایه «اجماع ملی» شکل بگیرد، نه بر پایه دخالت خارجی.

وقتی جهان ببیند ایرانیان بر سر آینده خود متحد شده اند، کمک می کند؛ اما وقتی ببینند شکاف ها عمیق است، کنار می ایستد.

در نهایت، اجماع ملی در ایران زمانی کامل می شود که مردم احساس کنند راه باز است، خطر بسیار کمتر از تصور است، و آینده ارزش حرکت دارد.

هیچ ملتی با ترس متحد نمی شود؛ ملتی متحد می شود که امید دارد.

امید، زبان مشترک آزادی است.

اجماع، شکل عملی این امید است.

اگر ایران بتواند حتی در سطحی نسبی— اجماع ملی بسازد، آنگاه گذار نه تنها کم هزینه، بلکه «خلاق» خواهد بود.

گذار ایران می تواند یکی از موفق ترین گذارهای قرن باشد، تنها به این دلیل که ملت ایران، در لحظه ای از تاریخ، توانستند به رغم اختلاف ها، بر سر یک حقیقت جمع شوند:

ایران باید آزاد شود، و این آزادی تنها در سایه همکاری، گفت و گو و اجماع ممکن است.

اکنون که بنیان اجماع ملی روشن شد، نوبت به موضوع مهم بعدی می رسد:

گذار بدون خشونت. چگونه ایران می تواند مسیر آزادی را با کمترین آسیب انسانی طی کند؟

این موضوع، فصل یازدهم را می سازد.



فصل یازدهم – گذار بدون خشونت

راهبردی ممکن برای ایران

در لحظه‌های سرنوشت‌ساز تاریخ، هیچ پرسشی به اندازه این پرسش اضطراب‌آور نیست: «آیا تغییر به خشونت منجر خواهد شد؟»

این پرسش، از عمق روان جمعی برمی‌خیزد. هر جامعه‌ای که درد و رنج چشیده باشد، از خشونت وحشت دارد؛ و ایران، با تجربه انقلاب ۵۷، جنگ هشت‌ساله، سرکوب‌های طولانی، و زخمی به قدمت چهار دهه، بیش از بسیاری از ملت‌ها نسبت به امکان خشونت حساس است.

اما حقیقتی وجود دارد که کمتر درباره آن سخن گفته شده:

گذار بدون خشونت، نه رؤیا و خیال، بلکه یک «استراتژی» است—راهی که اگر درست طراحی شود، محتمل‌ترین مسیر برای ایران خواهد بود.

خشونت در گذار، محصول «اضطراب قدرت» است؛ یعنی لحظه‌ای که ساختارهای سیاسی فرومی‌ریزند، اما ساختارهای جانشین هنوز شکل نگرفته‌اند.

اما اگر گذار ایران بر پایه عقلانیت، نظم، مدیریت مرحله‌ای و مشارکت گروه‌های مختلف طراحی شود، این خلأ قدرت می‌تواند به حداقل برسد.

گذار بدون خشونت از دو عنصر ساخته می‌شود:

فهم روان جمعی و طراحی ساختارهای انتقالی.

اگر هر دو در کنار هم حرکت کنند، خشونت مهار می‌شود؛ اگر یکی از آنها غایب باشد، هرچند نادر، احتمال تنش افزایش می‌یابد.

در روان‌شناسی اجتماعی، خشونت زمانی رخ می‌دهد که احساس «تهدید» در گروه‌های مختلف بالا رود.

یعنی گروهی بترسد که اگر قدرت تغییر کند، همه چیز خود را از دست می‌دهد: امنیت، منزلت، آینده، دارایی یا جایگاه اجتماعی.

این احساس تهدید ممکن است واقعی باشد یا ساخته ذهن، اما نتیجه یکی است: مقاومت.

در ایران، این گروه‌ها شامل بدنه حاکمیت، نیروهای امنیتی، کارمندان دولت، و حتی بخشی از مردم عادی هستند که از آینده مبهم می‌ترسند.



بنابراین نخستین شرط گذار بدون خشونت این است که همه بدانند آینده بر خلاف تبلیغات، علیه آنان نیست. اگر مردم و حتی بخش‌هایی از ساختار قدرت احساس کنند که آینده «محاکمه جمعی»، «انتقام‌گیری»، «بی‌ثباتی» یا «خلأ قدرت» نیست، مقاومت کاهش می‌یابد. این دقیقاً همان اتفاقی است که در گذارهای موفق رخ داده.

در آفریقای جنوبی، نلسون ماندلا وقتی از زندان آزاد شد، می‌توانست با زبان انتقام سخن بگوید، اما زبان او زبان آشتی بود. در اسپانیا، گذار پس از فرانکو بر پایه «مصالحه ملی» بود، و این مصالحه به کشور اجازه داد از خشونت دور بماند. در چکسلواکی، انقلاب مخملی کاری کرد که حتی نیروهای امنیتی پیشین احساس خطر نکنند. در شیلی، پینوشه اجازه داد رفراندوم برگزار شود، زیرا باور داشت سرنوشت شخصی‌اش تهدید نمی‌شود.

در همه این موارد، یک پیام مشترک وجود داشت:

گذار زمانی بدون خشونت می‌شود که آینده برای همه قابل‌تحمل باشد حتی برای آنانی که تا دیروز در قدرت بودند.

این پیام در ایران باید به‌طور روشن منتقل شود.

اما طراحی ساختارهای انتقالی، ستون دوم گذار بدون خشونت است.

ساختارهای انتقالی یعنی اینکه پس از فروپاشی حکومت یا کناره‌گیری آن، یک خلأ مدیریتی به‌وجود نیاید.

خلأ قدرت، خطرناک‌ترین وضعیت برای هر جامعه است.

در چنین خلأی، هر شبکه‌ای — چه جنایتکاران، چه نیروهای خارجی، چه گروه‌های افراطی — می‌تواند فضای بی‌سامان را پر کند.

اما اگر ساختاری موقت، مؤثر و قانونی برای دوره انتقال طراحی شود، کشور بدون خشونت از این مرحله عبور می‌کند.

ساختار انتقالی باید سه ویژگی داشته باشد:

موقت بودن، تخصیصی بودن، و مورد اعتماد بودن.

موقتی بودن یعنی اینکه قدرت در دست این ساختار نمی‌ماند؛ تنها برای عبور است.

تخصیصی بودن یعنی اداره کشور به‌جای سیاستمداران، به‌دست تکنوکرات‌ها، مدیران اجرایی و متخصصان سپرده شود.

مورد اعتماد بودن یعنی این ساختار با پشتوانه اجتماعی و نه با زور شکل گیرد.



در ایران، چنین ساختاری می‌تواند شامل مدیران باسابقه‌ای باشد که عمیقاً به نظم، اداره کشور، حفظ خدمات عمومی و انتقال آرام باور دارند—نه کسانی که به دنبال قدرت هستند.

همراه با آنان، نمایندگان جامعه مدنی، زنان، جوانان، اقتصاددانان، متخصصان قانون اساسی و کارشناسان امنیتی می‌توانند بخشی از این فرآیند باشند.

چنین ترکیبی هم احتمال خشونت را کاهش می‌دهد و هم از ایجاد خلأ قدرت جلوگیری می‌کند.

اما یک نکته حیاتی وجود دارد که بسیاری از تحلیل‌گران از آن غافل می‌مانند:

نقش نیروهای امنیتی و انتظامی در گذار بدون خشونت.

این نیروها، حتی اگر بخشی از ساختار حکومت باشند، اگر احساس کنند آینده برایشان امن است، بزرگ‌ترین حافظان نظم در دوره گذار خواهند بود.

در گذارهای موفق، نیروهای امنیتی «حذف» نشدند؛ بلکه «بازتعریف» شدند.

نقش آنان از ابزار سرکوب به ابزار حفظ نظم تغییر یافت.

این تغییر، نه با فشار، بلکه با گفتگو، تضمین‌های قانونی و احترام به نقش آنان ممکن شد.

در ایران، نیروهای امنیتی باید بدانند که آینده حذف آنان نیست، بلکه آینده تغییر نقش آنان است.

اگر چنین اطمینانی داده شود، گذار بدون خشونت نه تنها ممکن، بلکه محتمل‌ترین مسیر است.

در کنار این عوامل، «زبان تغییر» نقش تعیین‌کننده‌ای دارد.

زبان خشونت‌بار، خشونت تولید می‌کند.

زبان آرام، خردمندانه و اخلاقی، خشونت را می‌کاهد.

زبان گذار در ایران باید زبانی باشد که نه دشمن‌سازی کند، نه تنش بیافریند.

باید زبان گفت‌وگو، احترام، عدالت و آینده باشد.

در نهایت، گذار بدون خشونت نیازمند مشارکت مردم است.

جامعه‌ای که در خیابان‌ها آرام باشد، اما در ذهن ناآرام، وارد گذار سالم نمی‌شود.

اما جامعه‌ای که در ذهن به آرامش رسیده، در جسم نیز به آرامش می‌رسد حتی اگر گذار سخت باشد.



حقیقت این است:

ایران می‌تواند یکی از کم‌خشونت‌ترین گذارهای قرن را تجربه کند، زیرا جامعه ایران حتی با همه زخم‌ها—خشونت طلب نیست. فرهنگ ایران، فرهنگ گفت‌وگو، صلح، شعر، خرد و پیوند است. ایرانیان در سخت‌ترین لحظه‌ها، بیشتر به «نجات» فکر می‌کنند تا به «انتقام». این ویژگی، بزرگ‌ترین سرمایه ایران در گذار بدون خشونت است.

مسیر آزادی ایران، اگر درست طراحی شود، می‌تواند سرشار از آگاهی، بلوغ، خویش‌نمندی و خرد باشد. خشونت، سرنوشت محتوم نیست؛ انتخاب است. و ملت ایران، به لحاظ فرهنگی و تاریخی، ملتی است که می‌تواند انتخاب کند خشونت بر آینده‌اش سایه نیندازد.

در فصل بعد، به موضوع حیاتی دیگری می‌پردازیم:

بازسازی ایران پس از گذار—چگونه می‌توان کشور را دوباره ساخت، اعتماد را احیا کرد و آینده‌ای پایدار ایجاد نمود؟



فصل دوازدهم – بازسازی ایران پس از گذار

منابع، اولویت‌ها و نقشه راه برای ساختن فردای آزاد

هیچ گذار سیاسی حتی اگر کامل و موفق باشد—پایان کار نیست. گذار، فقط پایان یک دوران نیست؛ آغاز دوران دیگری است. ایران پس از آزادی، با پرسشی بزرگ روبه‌رو خواهد شد: «چگونه دوباره خود را بسازد؟» این پرسش، بزرگ‌تر از هر مسأله سیاسی، اقتصادی یا امنیتی است. زیرا بازسازی پس از گذار، تنها بازسازی یک دولت نیست؛ بازسازی یک ملت است—ملتی که دهه‌ها زخم خورده، امید از دست داده، مهاجرت را تجربه کرده، اعتمادش فرسوده شده و در خود فرو رفته است.

برای فهم بازسازی، باید ابتدا ایران را همان‌گونه که هست دید: ایران کشوری شکست‌خورده نیست؛ ایران کشوری زخمی است. زخم‌ها درمان می‌شوند—اگر اراده و خرد جمعی وجود داشته باشد.

بازسازی ایران پس از گذار، بر سه ستون استوار است: بازسازی روانی و اجتماعی، بازسازی نهادی و حکمرانی، و بازسازی اقتصادی و توسعه‌ای. این سه ستون باید همزمان ساخته شوند؛ هیچ‌یک بدون دیگری پایدار نخواهد بود.

نخست باید به روان جمعی پرداخت.

روان جامعه ایران سنگین، خسته، و گاه سرخورده است. چهار دهه فشار، فقر، سانسور، تحقیر، بحران مستمر، و ناامنی سیاسی باعث شده مردم حتی نیرومندترین آن‌ها—خستگی درونی عمیقی داشته باشند. بازسازی روانی یعنی مردم دوباره یاد بگیرند به آینده نگاه کنند؛ یعنی جامعه از وضعیت «بقا» به وضعیت «زندگی» منتقل شود.

این انتقال تنها با سیاست‌های اقتصادی یا امنیتی ممکن نیست؛ نیازمند ترمیم عاطفی، آشتی اجتماعی، روایت‌سازی صادقانه و احترام عمومی است.

واضح است که ایران پس از گذار نیازمند یک دوره «آرام‌سازی روانی» خواهد بود— دوره‌ای که در آن حقیقت گفته می‌شود اما انتقام گرفته نمی‌شود؛ عدالت اجرا می‌شود اما تندروری نمی‌شود؛ گذشته شناخته می‌شود اما آینده گروگان گذشته نمی‌گردد. کمیسیون‌های حقیقت‌یاب، عدالت انتقالی، رسانه‌های آزاد و فرهنگ آشتی نقش حیاتی در این مرحله دارند.

دومین ستون بازسازی، بازسازی نهادی و حکمرانی است.

ایران باید دوباره ساختارهای حکومتی خود را بسازد؛ ساختارهایی که نه ایدئولوژیک باشند و نه فاسد، نه شخص‌محور باشند و نه امنیتی.

بازسازی نهادی یعنی ایجاد حکومتی پاسخ‌گو، سکولار، کارآمد و شفاف— حکومتی که توان اداره کشور را داشته باشد اما بر مردم سلطه نداشته باشد.

در دوره پس از گذار، مهم‌ترین وظیفه حکومت موقت، نه ایجاد تغییرات رادیکال، بلکه ایجاد ثبات است: ثبات در قانون، ثبات در اجرای آن، ثبات در نظم، ثبات در اداره امور روزمره.

ایران، برخلاف بسیاری از کشورها، ظرفیت عظیمی در نیروی انسانی، تخصصی و مدیریتی دارد. صدها هزار متخصص ایرانی— در داخل و خارج— آماده‌اند که کشور را بازسازی کنند. به شرط آنکه فضای سالم، شفاف و امن برای فعالیت آنان فراهم شود.

بازسازی نهادی همچنین نیازمند قانون اساسی نوین است: قانونی که بر پایه حقوق بشر، آزادی‌های مدنی، توازن قوا، استقلال قوه قضاییه، و انتخاب آزادانه شکل گیرد. قانون اساسی آینده، باید به انسان ایرانی احترام بگذارد— نه به ایدئولوژی، نه به قدرت، نه به نهادهای ماورایی.

سومین ستون بازسازی، بازسازی اقتصادی است؛ ستون اصلی توسعه آینده ایران. اقتصاد ایران زخمی است، اما شکست‌خورده نیست.

برای بازسازی اقتصاد ایران، باید دو نگاه را همزمان داشت: نگاه کوتاه‌مدت برای تثبیت شرایط، و نگاه بلندمدت برای توسعه پایدار.

در کوتاه‌مدت، ایران نیازمند مهار تورم، کنترل نرخ ارز، بازگشت سرمایه‌های انسانی و مالی، و تثبیت زنجیره‌های تأمین است. در بلندمدت، ایران باید از اقتصاد نفتی به اقتصاد مبتنی بر نوآوری، صنعت، گردشگری، خدمات دانش‌بنیان و زیرساخت‌های مدرن حرکت کند.



کشوری با این موقعیت ژئوپلیتیک، این منابع طبیعی، این جمعیت جوان و این ظرفیت علمی، اگر بخواهد، در پنج سال می‌تواند از فقر ساختاری خارج شود و در ده سال به کشوری پیشرفته تبدیل گردد.

اما بازسازی اقتصادی تنها با اصلاحات فنی ممکن نیست؛ نیازمند اعتماد است—اعتماد سرمایه‌گذار، اعتماد فعال اقتصادی، اعتماد جامعه جهانی و اعتماد مردم.

اعتماد زمانی بازی گردد که شفافیت وجود داشته باشد، امنیت حقوقی برقرار شود، و فساد سیستماتیک ریشه‌کن گردد.

بازسازی ایران همچنین نیازمند بازسازی روابط جهانی است.

ایران باید دوباره وارد جهان شود؛ نه به‌عنوان تهدید، بلکه به‌عنوان شریک.

جهان امروز برای کشورهایی که می‌خواهند مسیر توسعه را بپیمایند، فرصت‌های عظیمی دارد؛ اما این فرصت‌ها تنها برای

دولت‌هایی باز می‌شوند که ثبات، پیش‌بینی‌پذیری و عقلانیت دارند.

ایران در آینده می‌تواند وارد دوره‌ای از همکاری جهانی شود که در آن سرمایه، تکنولوژی، گردشگری، تجارت و دانش آزادانه وارد کشور گردد و ایران را وارد مدار توسعه کند.

اما بازسازی ایران تنها بازسازی اقتصاد و نهادهای حکومتی نیست.

بازسازی ایران، بازسازی هویت و فرهنگ مدنی نیز هست.

جامعه ایران باید دوباره خود را به‌عنوان یک جامعه آزاد، خلاق، مسئول و مشارکت‌جو تعریف کند.

آزادی، تنها با یک نظام سیاسی جدید ایجاد نمی‌شود؛ آزادی باید در فرهنگ مردم ریشه بدواند.

آزادی یعنی احترام به دیگری حتی اگر مخالف باشد.

آزادی یعنی مسئولیت‌پذیری حتی در برابر سختی‌ها.

آزادی یعنی مشارکت حتی در ساده‌ترین سطوح اجتماعی.

و آزادی یعنی باور به اینکه «ایران متعلق به همه ایرانیان است.»

بازسازی اعتماد اجتماعی آخرین و شاید مهم‌ترین بخش بازسازی کشور است.

اعتماد، آسان از دست می‌رود اما سخت بازی گردد.

ایران برای بازسازی اعتماد نیازمند شفافیت، گفت‌وگو، عدالت، احترام، رسانه آزاد و نهادهای مستقل است.

وقتی مردم ببینند که قانون برای همه یکسان اجرا می‌شود، اعتماد بازی گردد.



وقتی ببینند که رسانه‌ها آزادند و سانسور وجود ندارد، اعتماد بازمی‌گردد.
وقتی ببینند که دولت پاسخ‌گوست و جامعه مدنی فعال است، اعتماد بازمی‌گردد.

ایران پس از گذار، تنها کشوری نخواهد بود که از استبداد عبور کرده؛ بلکه می‌تواند نمونه‌ای تازه در جهان باشد—نمونه‌ای از اینکه چگونه یک ملت با تاریخ کهن، با فرهنگ عمیق، با استعدادهای بی‌پایان، توانست خود را دوباره بسازد.
بازسازی ایران ممکن است—به شرط آنکه مردم، نخبگان، و جهان بدانند که آینده ایران ارزش جنگیدن، ساختن و امید داشتن را دارد.

این فصل، نقشه راه بازسازی ایران را ترسیم کرد.

فصل بعدی، به موضوعی به همین اهمیت اساسی می‌پردازد:

ایران فردا چگونه خواهد بود؟ چه ویژگی‌هایی خواهد داشت؟ چه شکلی از آزادی، نظم و توسعه در انتظار ملت است؟

این ما را به فصل سیزدهم می‌برد



فصل سیزدهم – ایران فردا

ویژگی‌های جامعه آزاد، دولت مدرن و انسان ایرانی نو

ایران فردا یک خیال نیست؛ یک ضرورت است.

ضرورتی که از دل تاریخ، از دل درد، از دل امید و از دل تکامل جامعه ایرانی برخاسته است.

ایران فردا محصول تصادف نیست؛ محصول انتخاب است—انتخاب یک ملت که تصمیم گرفته است از سایه استبداد، از

ترس و از زخم‌های گذشته عبور کند و خود را دوباره «بسازد.»

ایران فردا را نمی‌توان با رویکردهای کوتاه‌مدت یا سیاسی‌کاری‌های تاکتیکی توضیح داد.

ایران فردا یک «جهان تازه» است—جهانی که در آن انسان ایرانی خود را بازنگری کرده، جامعه ایرانی خود را بازآفرینی کرده و

دولت ایرانی خود را بازطراحی کرده است.

در ایران فردا، نخستین تغییر در «انسان» رخ می‌دهد.

انسان ایرانی آزاد، انسانی است که به جای واکنش، «انتخاب» می‌کند؛ به جای ترس، «امید» دارد؛ و به جای انفعال،

«مسئولیت» می‌پذیرد.

برای اولین بار پس از دهه‌ها، ایرانی احساس خواهد کرد که صاحب زندگی‌اش است، صاحب سرنوشتش است، و صاحب

کشورش است.

این احساس مالکیت، بنیان جامعه مدرن را می‌سازد.

ایرانی آزاد، انسانی خواهد بود که با جهان گفتگو می‌کند، نه اینکه از جهان پنهان شود یا با جهان در تقابل دائمی باشد.

ایرانی آزاد، انسانی خواهد بود که توانایی رشد دارد—نه در حد بقاء، بلکه در حد شکوفایی.

ایران فردا جامعه‌ای خواهد بود که در آن آزادی، ارزش مرکزی است.

اما این آزادی یک آزادی بی‌ساختار نیست؛ آزادی مسئولانه است.

آزادی همراه با قانون، با نظم، با احترام متقابل و با آگاهی.

در چنین جامعه‌ای آزادی بیان کلید پویایی است؛ زیرا جامعه‌ای که خاموش باشد، نمی‌تواند رشد کند.

آزادی مطبوعات، آزادی احزاب، آزادی تجمعات، آزادی اینترنت و آزادی تشکل‌ها، طبیعت زندگی مدرن در ایران خواهد بود.

سانسور پایان می‌یابد، چون که سانسور هرگز جامعه قدرتمند نمی‌سازد؛ تنها حکومت‌های ضعیف به سانسور نیاز دارند.



ایران فردا جامعه‌ای خواهد بود که **قانون** در آن حاکم است، نه افراد.

در این ایران، قانون اساسی نویی وجود دارد که نه بر اساس ایدئولوژی نوشته شده و نه بر اساس قدرت؛ بر اساس انسان نوشته شده است.

قانونی که هر شهروند ایرانی را برابر می‌بیند—زن و مرد، مسلمان و غیرمسلمان، فارس و غیر فارس، مرکز و پیرامون. قانونی که به انسان ایرانی اجازه می‌دهد آزاد باشد و امنیت داشته باشد، رشد کند و احساس تعلق کند.

ایران فردا دولتی مدرن خواهد داشت—دولتی کوچک، کارآمد، فناورانه، شفاف و پاسخ‌گو.

دولتی که وظیفه‌اش خدمت به مردم است، نه مهندسی ذهن مردم.

دولتی که به جای کنترل جامعه، جامعه را توانمند می‌کند.

دولتی که با فساد ساختاری مبارزه می‌کند، نه اینکه فساد ابزار قدرت باشد.

دولتی که اقتصاد را رهبری نمی‌کند، بلکه برای شکوفایی اقتصاد «زمینه» می‌سازد.

چنین دولتی، ستون اصلی توسعه خواهد بود.

در ایران فردا، «اقتصاد» از وضعیت فعلی خود عبور کرده و وارد دوره‌ای نو خواهد شد:

دوران اقتصاد دانش‌بنیان، اقتصاد گردشگری، اقتصاد صنعتی مدرن، اقتصاد خدمات، اقتصاد دیجیتال و اقتصاد سبز.

ایران کشوری است با موقعیت ژئوپلیتیک بی‌نظیر، منابع طبیعی فراوان، نیروی انسانی باسواد و زیرساخت‌های قابل توسعه.

اگر حکومت مانع نباشد، اقتصاد ایران می‌تواند در پنج سال ثبات پیدا کند و در ده سال شکوفا شود.

ثروت ایران در آزادی نهفته است؛ چون آزادی سرمایه می‌آورد، نوآوری می‌آورد، روابط جهانی می‌آورد، و اعتماد می‌سازد.

ایران فردا جامعه‌ای خواهد بود که **زن ایرانی** در آن یکی از ستون‌های اصلی توسعه است.

زن ایرانی، پس از دهه‌ها تبعیض، نه تنها برابر خواهد شد، بلکه به دلیل تجربه مقاومت، یکی از قدرتمندترین نیروهای اجتماعی کشور خواهد بود.

جنبش «زن، زندگی، آزادی» تنها یک جنبش سیاسی نبود؛ سنگ‌بنای پیدایش جامعه‌ای نو بود.

در ایران آینده، حضور زنان در سیاست، اقتصاد، دانشگاه، مدیریت، ارتش، علم و هنر طبیعی خواهد شد—چون زنان نیمی از جامعه نیستند؛ نیمی از آینده‌اند.

ایران فردا جامعه‌ای خواهد بود که «جوانان» موتور پیشرفت آن هستند.

نسل جوان ایران امروز، نسلی آگاه، خلاق، جهانی و جسور است.



این نسل، در ایران آینده جایگاهی مرکزی دارد، نه حاشیه‌ای.

ایران آینده کشوری خواهد بود که در آن دانشگاه‌ها مرکز تولید فکرند، نه مرکز امنیتی‌سازی؛

که در آن جوان برای ایده‌اش تشویق می‌شود، نه تنبیه؛

که در آن مهاجرت یک انتخاب است، نه یک فرار.

ایران فردا جامعه‌ای خواهد بود که اقوام و فرهنگ‌ها در آن احساس امنیت و احترام می‌کنند.

در ایران آینده، کردی بودن، بلوچی بودن، ترکی بودن یا گیلکی بودن «تهدید» نیست؛ «سرمایه» است.

ایران آینده کشوری است که در آن تنوع فرهنگی نه تنها پذیرفته شده، بلکه بخشی از هویت ملی مشترک است.

ایران آینده—در بهترین شکل خود—به کشوری تبدیل می‌شود که وحدت ملی را بر پایه احترام متقابل می‌سازد، نه بر پایه حذف.

ایران فردا جامعه‌ای خواهد بود که در آن روابط جهانی بازطراحی شده‌اند.

ایران دیگر کشوری منزوی نیست؛ کشوری است که با جهان در ارتباط است.

ایران فردا، به جای اینکه با منطقه در تنش باشد، می‌تواند یکی از موتورهای ثبات منطقه شود.

جایگاه ژئوپلیتیک ایران، اگر درست مدیریت شود، می‌تواند یکی از منابع اصلی قدرت ملی ایران باشد:

راه‌های تجاری، انرژی، ترانزیت، فناوری، گردشگری و ارتباطات جهانی.

ایران فردا کشوری خواهد بود که «هنر» و «فرهنگ» دوباره نفس خواهند کشید.

هنر ایران در گذر از استبداد، بارها زخمی شده؛ اما هنر ایران هرگز نمرده.

ایران آینده کشوری است که موسیقی در آن سانسور نمی‌شود، کتاب خط نمی‌خورد، فیلم توقیف نمی‌شود، و هنرمند دشمن

نیست؛ هنرمند آیینه جامعه است.

هنر آزاد، فرهنگ آزاد می‌سازد؛

و فرهنگ آزاد، انسان آزاد.

در ایران فردا، «آینده» دوباره به یک مفهوم مثبت تبدیل می‌شود.

در چهار دهه گذشته، آینده برای بسیاری از ایرانیان مفهومی مبهم، ترسناک یا دست‌نیافتنی بوده است.

اما در ایران آزاد، آینده دوباره معنای خودش را پیدا می‌کند—آینده‌ای که انسان در آن می‌تواند رشد کند، بسازد، بیافریند، و شاد

باشد.



ایران فردا، اگر درست ساخته شود، می‌تواند یکی از جذاب‌ترین کشورهای دنیا برای زندگی، سرمایه‌گذاری و گردشگری باشد. کشوری که جهان آن را نه با بحران، بلکه با فرهنگ، ادب، تاریخ، جاذبه‌های طبیعی و انسان‌های توانمندش می‌شناسد.

در نهایت، ایران فردا تنها یک سرزمین نیست؛
ایران فردا، یک «روح جدید» است—روحي که از دل رنج، آزادی را آموخته است.

و این تصویر، نه رؤیا، بلکه «نقشه قابل ساختن» است.

فصل بعد، تصویری تکمیلی ارائه خواهد داد:
چگونه می‌توان از امروز تا آن فردا حرکت کرد؟ مسیر گام‌به‌گام چیست؟

این موضوع ما را به فصل چهاردهم می‌برد.



فصل چهاردهم - مسیر حرکت

گام‌های عملی برای رسیدن به ایران آزاد

رسیدن به آزادی، نه یک جهش ناگهانی است و نه یک آرزوی شاعرانه؛ یک «حرکت» است—حرکتی که اگر به‌درستی طراحی شود، می‌تواند ملتی را از دل تاریکی به روشنایی برساند. ایران برای رسیدن به آزادی نیازمند مسیری است که هم واقع‌بینانه باشد و هم الهام‌بخش؛ مسیری که تجربه جهانی گذار را در خود داشته باشد، اما با ویژگی‌های ویژه جامعه ایرانی سازگار باشد.

مسیر حرکت به سوی ایران آزاد، از تغییر درونی آغاز می‌شود. پیش از آنکه قدرت سیاسی تغییر کند، جامعه باید تغییر را بخواهد، بپذیرد و آماده آن باشد. تغییر سیاسی، انعکاس تغییر فرهنگی و روانی است. وقتی مردم از «ترسیدن» به «خواستن» منتقل شوند، لحظه گذار آغاز می‌شود. این لحظه امروز در ایران به‌وضوح دیده می‌شود: تغییر در ذهن، تغییر در زبان، تغییر در ارزش‌ها، تغییر در خواست‌ها و تغییر در نگاه نسل جدید.

اما حرکت فقط با «خواست» آغاز نمی‌شود؛ با «سازمان‌یافتگی» ادامه می‌یابد. در کشورهای موفق، گذار زمانی امکان‌پذیر شد که جامعه، نخبگان و گروه‌های مختلف توانستند خود را در قالب شبکه‌های گفت‌وگو، هم‌فکری و همکاری سازمان‌دهی کنند. ایران نیز نیازمند همین سازمان‌یافتگی است: شبکه‌هایی از معلمان، زنان، دانشجویان، کارگران، پزشکان، هنرمندان، حقوقدانان، فعالان مدنی، تکنوکرات‌ها و متخصصان که بذریخت‌وگو و همکاری را در سراسر جامعه بکارند. این شبکه‌ها پایه‌های «جنبش ملی» را می‌سازند—جنبشی که نه به خشونت نیاز دارد و نه به رهبری فردی، بلکه بر آگاهی و پیوند اجتماعی استوار است.

یکی دیگر از پایه‌های مسیر حرکت، گفتگو میان نیروهای مختلف سیاسی است. هیچ کشوری بدون گفتگو به آزادی نرسیده است. گفتگو، روح گذار است. در ایران، گفتگو باید از سطحی جدید آغاز شود: نه برای منازعه، بلکه برای یافتن اشتراکات.



نخبگان ایرانی حتی با اختلاف نظرهای عمیق— باید درک کنند که آینده ایران مهم‌تر از برچسب‌های گذشته است. گفتگو باید میان گروه‌های داخل کشور و گروه‌های خارج کشور برقرار شود، زیرا ایران آینده ترکیبی از هر دو است. گفتگو باید میان نسل‌های مختلف صورت گیرد، زیرا هیچ نسلی نمی‌تواند به تنهایی کشور را بازسازی کند. این گفتگوها، نقشه راه مشترک را شکل خواهد داد.

حرکت به سوی آزادی همچنین نیازمند «طراحی یک مرحله انتقالی» است— مرحله‌ای کوتاه‌مدت که کشور را از وضعیت فعلی به وضعیت دموکراتیک منتقل می‌کند. مرحله انتقالی نباید مبهم باشد. ابهام، ترس می‌آفریند و ترس مقاومت. مرحله انتقالی باید شفاف باشد: چه کسانی در دولت موقت خواهند بود؟ مدت آن چقدر است؟ چه وظایفی دارد؟ چگونه امنیت حفظ می‌شود؟ چگونه اقتصاد تثبیت می‌شود؟ اگر این مرحله روشن و قابل اعتماد باشد، جامعه آرام می‌شود و گذار از تنش دور می‌ماند.

یکی دیگر از عناصر مسیر حرکت، نقش نیروهای امنیتی است. نیروهای امنیتی نباید به چشم «دشمن» دیده شوند. در هیچ گذار موفقی نیروهای امنیتی حذف نشدند؛ بلکه نقش آنان بازتعریف شد. یکی از بزرگ‌ترین خطاهای فاجعه‌بار گذارهای ناموفق، برخورد انتقامی با این نیروها بود. در ایران، نیروهای امنیتی باید بدانند که آینده کشور آنان را حذف نمی‌کند، بلکه آنان را به بازیگران مسئول نظم تبدیل می‌کند. اگر این پیام منتقل شود، مقاومت آنان شکسته می‌شود و گذار بدون خشونت ممکن می‌شود.

در کنار این، مسیر حرکت نیازمند بازسازی اعتماد اجتماعی است. ایران برای حرکت نیازمند «اعتماد دوباره» است— اعتماد میان مردم، اعتماد میان گروه‌های سیاسی، اعتماد میان داخل و خارج، اعتماد میان مردم و نخبگان. اعتماد تنها با صداقت، شفافیت و رفتار مسئولانه بازمی‌گردد. مردم باید ببینند که نیروهای سیاسی نه برای قدرت، بلکه برای ایران کار می‌کنند. وقتی اعتماد برگردد، حرکت جمعی آغاز می‌شود.



مسیر حرکت همچنین نیازمند «تغییر در روایت» است. تا وقتی مردم تصویرهای تاریک از آینده داشته باشند، حرکت نمی‌کنند. روایت باید تغییر کند: از ترس به امید، از ناامنی به امکان، از ابهام به شفافیت. رسانه‌ها، روشنفکران، فعالان مدنی، هنرمندان و چهره‌های محبوب نقش حیاتی دارند. اگر روایت آینده روشن باشد، مردم به مسیر اعتماد می‌کنند.

یکی از مهم‌ترین بخش‌های مسیر حرکت، نقش جامعه جهانی است. جهان به ایران آینده کمک خواهد کرد—به شرط آنکه بدانند ایران در مسیر آزادی واقعی حرکت می‌کند. سوابق گذارهای موفق نشان می‌دهد که سرمایه‌گذاری خارجی، حمایت سازمان‌های بین‌المللی، همکاری اقتصادی، و تضمین‌های امنیتی تنها زمانی فعال می‌شود که یک اجماع داخلی شکل گرفته باشد. ایران در آینده می‌تواند از این ظرفیت عظیم استفاده کند، اما تنها زمانی که تصویر روشنی از گذار ارائه دهد.

در این مسیر، مردم نقش اصلی را دارند. گذار زمانی آغاز می‌شود که مردم تصمیم بگیرند «دیگر بس است.» اما گذار زمانی موفق می‌شود که مردم بدانند «فردا ممکن است.» مردم موتور گذارند، اما موتور بدون نقشه، سوخت اتلاف می‌کند. نقشه بدون موتور، حرکت نمی‌کند. ایران فردا زمانی ساخته می‌شود که نقشه و موتور باهم هماهنگ شوند.

و سرانجام، مسیر حرکت نیازمند «صبر فعال» است. صبر منفعل، نشستن و انتظار کشیدن است. اما صبر فعال یعنی ساختن، گفتگو کردن، شبکه ساختن، آگاه کردن، اعتمادسازی و آماده شدن برای لحظه‌ای که تاریخ در را باز می‌کند. تاریخ همیشه در را باز می‌کند—اما تنها ملت‌های آماده می‌توانند وارد شوند.

ایران در نقطه‌ای ایستاده که آینده‌اش می‌تواند یکی از روشن‌ترین آینده‌های منطقه باشد—اگر امروز، نه با ترس بلکه با عقلانیت، جرأت و خرد، مسیر را انتخاب کند.



مسیر حرکت ایران به سوی آزادی، مسیری است که از آگاهی، سازمان‌یافتگی، گفت‌وگو، اعتماد، مدیریت مرحله‌ای، نقش‌آفرینی مسئولانه نیروهای مختلف و طراحی آینده ساخته می‌شود.

فصل بعدی، آخرین فصل این مجموعه خواهد بود—فصلی که پیام اصلی کتابچه را در قالب یک «جمع‌بندی فلسفی-تمدنی» بیان می‌کند.

این ما را به فصل پانزدهم می‌برد.



فصل پانزدهم - فرجام سخن

آزادی به مثابه تولد دوباره ایران

هیچ ملتی در جهان نیست که بدون عبور از تاریکی، معنای روشنائی را بفهمد.
هیچ سرزمینی نیست که بدون تحمل رنج، به بلوغ نرسد.
و هیچ تاریخی نیست که بدون رسیدن به لحظه‌ای که در آن «ترس» در برابر «امید» زانو می‌زند، دگرگون شود.

ایران نیز همین مسیر را پیموده است.
سرزمینی که هزاران سال پیش، نخستین منشور آزادی بشر را به جهان عرضه کرد، در یکی از پارادوکس‌های تاریخ، چهار دهه در
قبضه حکومتی گرفتار شد که جوهره‌اش ضد آزادی بود.
اما هر رنجی، پاسخی زاده است.
و پاسخ ایران به این رنج طولانی، تولد نسلی است که آزادی را نه در کتاب‌ها، نه در شعارها، بلکه در جان خود فهمیده است.

این نسل، معنای آزادی را می‌داند، زیرا معنای نبودن آن را تجربه کرده است.
این نسل، قدر کرامت را می‌داند، زیرا تحقیر را دیده است.
قدر حقیقت را می‌داند، زیرا دروغ را تجربه کرده است.
قدر زندگی را می‌داند، زیرا مرگ را از نزدیک لمس کرده است.
و از همه مهم‌تر، معنای «ترس از آزادی» را می‌فهمد، زیرا سال‌ها با آن جنگیده است.

اما تاریخ یک حقیقت ساده دارد:
ترس، هرچند بزرگ باشد، هرگز بزرگ‌تر از حقیقت آزادی نیست.
ترس می‌تواند انسان را متوقف کند، اما نمی‌تواند ملت را برای همیشه اسیر نگه دارد.
ترس می‌تواند روزهای یک حکومت را طولانی‌تر کند، اما نمی‌تواند آینده یک کشور را تصاحب کند.
ترس، اگرچه سنگین است، اما سرنوشت نیست.
و ملت‌ها، دیر یا زود، لحظه‌ای را می‌سازند که در آن، ترس از آزادی جایش را به شجاعت آزادی می‌دهد.



ایران امروز، در آستانه چنین لحظه‌ای ایستاده است.

نه به این دلیل که حکومت ضعیف شده تنها؛

نه به این دلیل که جهان تغییر کرده تنها؛

نه به این دلیل که اقتصاد فرو ریخته تنها؛

بلکه به دلیل اینکه جامعه ایران تغییر کرده است.

جامعه‌ای که یک‌بار تاریکی را برگزیده بود، اکنون روشنایی را می‌طلبد.

جامعه‌ای که یک‌بار امید را فراموش کرده بود، اکنون امید را به‌عنوان سلاح اصلی خود باز یافته است.

جامعه‌ای که یک‌بار گرفتار روایت‌های ترس بود، اکنون روایت آزادی را با چشمان خود می‌بیند.

جامعه‌ای که روزی در برابر قدرت سکوت می‌کرد، اکنون در برابر دروغ می‌ایستد.

جامعه‌ای که سال‌ها پراکنده بود، اکنون تولد «اراده مشترک» را تجربه می‌کند.

این اراده مشترک، آغاز تولد دوباره ایران است.

آزادی برای ایران فقط یک مفهوم سیاسی نیست؛

آزادی برای ایران، بازگشت به «ماهیت ایرانی» است.

بازگشت به آن انسان ایرانی که در تاریخ خود، بیش از هر چیز دنبال خرد، اعتدال، گفت‌وگو و زیبایی بوده است.

آزادی، برای ایران چیزی بیرونی نیست؛

به ریشه این خاک تعلق دارد.

به حافظ تعلق دارد؛

به سعدی، به مولوی، به فردوسی، به خیام، به سهراب، به سیمین، به فروغ، به شاملو.

آزادی در فرهنگ ایران همیشه نور بوده است—حتی اگر حکومت‌ها خواسته باشند سایه بر آن بیندازند.

گذار ایران، تنها پایان یک حکومت نیست؛

پایان یک دوران روانی است:

پایان ترس، پایان تحقیر، پایان دروغ، پایان ناامیدی، پایان بن‌بست.

و آغاز یک دوران تازه:

آغاز اعتماد، آغاز آگاهی، آغاز گفتگو، آغاز کرامت، آغاز شکوفایی.



آزادی، در معنای عمیق‌ترش، یعنی بازگشت انسان ایرانی به «خودِ اصیل» خود—خودی که در سال‌های استبداد زیر غبار پنهان شده بود.

وقتی آزادی به ایران بازگردد، انسان ایرانی خود را دوباره کشف خواهد کرد: توانایی‌اش را، خلاقیتش را، انسانیتش را، مهرش را، روشن‌بینی‌اش را، و نیروی عظیمی که در او نهفته بوده و فرصت شکوفا شدن نیافته بود.

آینده ایران، آینده‌ای است که در آن دیگر شهروند ایرانی مجبور نیست نقش‌هایی بازی کند که با روحش بیگانه است. در آن، انسان ایرانی مجبور نیست دو زندگی داشته باشد—یکی آشکار و یکی پنهان. در آن، جوان ایرانی مجبور نیست برای رؤیاهایش از وطن بگریزد. در آن، زن ایرانی مجبور نیست برای حق طبیعی خود مبارزه کند. در آن، اقوام ایرانی مجبور نیستند برای هویت خود هراس داشته باشند. در آن، متخصص ایرانی مجبور نیست استعداد خود را فدای ناتوانی حاکمان کند. در آن، میهن‌دوستی یک جرم یا یک شعار نخواهد بود، بلکه یک فضیلت طبیعی است.

ایران آزاد، ایران «بازسازی»، «آشتی» و «آفرینش» است.
ایران آزاد، ایران «بلوغ» است—بلوغی که از دل رنج زاده شده.
ایران آزاد، ایران «نفس کشیدن» است؛ چون چهار دهه است که این کشور نفسی واقعی نکشیده.
ایران آزاد، ایران «دویدن» است؛ چون سال‌هاست ایستاده است.

در پایان این مسیر بلند، یک حقیقت باقی می‌ماند:
آزادی، بزرگ‌ترین هدیه‌ای است که ملتی می‌تواند به نسل بعد بدهد.
آزادی، سرمایه‌ای است که هیچ حکومتی قادر نیست آن را تصاحب کند.
آزادی، تنها ثروتی است که با تقسیم شدن، بیشتر می‌شود.
آزادی، تنها نیرویی است که بدون خشونت، قدرت می‌آفریند.
آزادی، تنها آتشی است که با سوختن، روشن‌تر می‌شود.



اگر ایران آزاد شود and—خواهد شد—نه تنها سرنوشت خود را تغییر خواهد داد، بلکه صدای امیدی خواهد شد برای منطقه‌ای که سال‌هاست گرفتار چرخه استبداد و خشونت است. ایران آزاد، الهام‌بخش خواهد بود؛ همان‌طور که در تاریخ، بارها الهام‌بخش بوده است.

و این آزادی، نه رؤیا، نه آرزو، نه خیال؛ بلکه «واقعیت بالقوه» ایران است—واقعیتی که اکنون به آستانه تحقق نزدیک شده. تنها به یک چیز نیاز دارد: آنکه ملت ایران، همان‌گونه که در این کتابچه روایت شد، از «ترس آزادی» عبور کند و به «شجاعت آزادی» برسد.

در پایان، سخن را با یک حقیقت ساده اما عمیق به پایان می‌رسانم:
آزادی، همان لحظه‌ای است که ایران دوباره متولد می‌شود.

و این تولد، در راه است.